

عطر انتظار

سرود ، میلادیه و دو بیستی

در مدح امام زمان (عج)

به انتخاب: ابوالفضل آسمانی

عطش انتظار

سرودهای میلادیه، اشعار، دویتی

در مقام امام زمان (عج)

به انتخاب: ابوالفضل آسمانی

شناسنامه کتاب

عطش انتظار	نام کتاب:
ابوالفضل آسمانی	به انتخاب:
انتشارات حق بین	ناشر:
اول - تابستان ۱۳۸۷	نوبت و تاریخ:
جیبی - ۱۴۴ صفحه	قطع و صفحه:
۲۰۰۰ نسخه	تیراژ:
قدس	چاپخانه:
حسن حق بین	حروفچینی و صفحه آرایی:
۸۰۰ تومان	قیمت:

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۰۸-۹۱-۳

«کلیه حقوق دائم برای ناشر محفوظ است»

قم - تلفن: ۷۷۳۸۳۵۴

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«السَّلَامُ عَلَى مَهْدَى الْأُمَمِ، وَجَامِعِ الْكَلِمِ»

سلام بر مهدی امتها و جامع تمام کلمات الهی

همه‌ی امتها مصلح عدالت گستری را می‌طلبند که به همه‌ی
ابسامانی‌ها پایان بخشیده، دستشان را بگیرد و آنها را از ظلمت
برهوت بیرون کشد.

همه‌ی چشمها منتظر چنین روزی هستند و همه می‌گویند:
یا منجی! نجات غریق واجب است ما را نجات‌ده و چقدر دیدنی است روز
ظهور مهدی؛ چرا که روز ظهور مهدی روز حضور همه‌ی خوبیهاست.

هر چند سخن گفتن از امام معصوم زبانی می‌طلبد معصوم اما گاهی
بندگان با همه‌ی کمبودها ارادت خود را در قالب لغات به زنجیر
می‌کشند و عاشقانه تقدیم معشوق می‌کنند.

با استعانت از خداوند سبحان، بر آن شدم تا مجموعه‌ای که با موضوع یکی از دریایی‌ترین حرفه‌های عالم است با آنهایی که قلم به دریا زده‌اند، تا شاید در این کرانه غرق شوند و عشقی که با خون و جانشان آمیخته است را اینگونه به قلم شعر ریخته‌اند به محضر منتظران تقدیم کنم. در گزینش این اشعار سه ویژگی مد نظر بوده است:

۱- معاصر بودن زبان شعر

۲- داشتن محتوایی نو

۳- تازه بودن بافت شعر

و نیز مراتب سپاس خود را از همه ی شعرایی که اشعارشان در این مجموعه آمده است و همچنین از مدیریت محترم **انتشارات حق‌بین** که زمینه چاپ و نشر این مجموعه را برای این حقیر فراهم کرده، ابراز می‌دارم و توفیق همگان را در راه رسیدن به منزلت منتظران حقیقی از خداوند متعال مسألت می‌نمایم.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

ابوالفضل آسمانی

تابستان ۱۳۸۷ شمسی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّهِ ابْنِ الْحَسَنِ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ
فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَلِيٌّ وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا
وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ
طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

امشب که به وجد و شور چرخ کهن است

گل نغمه ما نوای یابن الحسن است

آمد ولی عصر همان کس که از او

برکنده زجا ریشه نخل فتن است

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

ای روح سپیده آخرین واژه‌ی نور

شفاف‌تر و پاک‌تر از چشمه‌ی نور

جای قدم تو پر شد از عطر سحر

کردی تو عبور تا که از کوچه‌ی نور

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

امشب در یکدانه‌ی سرمد آمد

مهدی گل بوستان احمد آمد

شد نیمه شعبان و چراغان دلهاست

آن شمع شبستان محمد آمد

رضا آزمایش

در مقام امام زمان (عج)..... ۷

برخیز که نور مصطفی آمده است

آئینه‌ی روی مرتضی آمده است

با گُل بکند ملک از او استقبال

زیرا که ز ره مهدی ما آمده است

حاج امیر غفاری (غفار)

والشَّمس که بی روی تو من حیرانم

والفجر که بی وصل تو در بحرانم

واللَّیل که بی موی تو روزم تاریک

والفجر که بی عشق تو در خسرانم

سید محمد حاک

ای کاش که خورشید ز در می آمد

عمر شب و شب پره بسر می آمد

هر منتظری به قلب خون می گوید

ای کاش امام منتظر می آمد

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

بوی خوش لاله زار می آید و او

نرگس نرگس خمار می آید و او

از دور سوار شال سبزی پیدا است

من معتقدم بهار می آید و او

صادق رحمانی

ماندیم و ندیدیم به ناز آمدنت

چون سرو سرافراز، فراز آمدنت

دل در خم کوچهی شهادت ماندست

یک عمر در انتظار ناز آمدنت

صادق رحمانی

مهدی که بود امید ما، می آید

آن شمس درخشان ولا، می آید

کی می رسد آن روز که بینند عشاق

با تکیه به خانه خدا می آید

حاج امیر غفاری (غفار)

ای عطر بهار آل یاسین، مهدی

وی نور محمد، شرف دین مهدی

شد ظلمت شب عیان به روز روشن

این ظلمت شب بیا تو برچین مهدی

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

آن روز که روزگار مصلح باشد

اصلاح امور کار مصلح باشد

باید که به اصلاح خود اول کوشد

قومی که در انتظار مصلح باشد

سید رضا مؤید

از نوکری تو بی نیاز است مرا

وز دوستی تو سرفراز است مرا

گر روی تو را ندیده‌ام مهدی جان

با نام خوش تو عشقباز است مرا

سید رضا مؤید

یارب فرج مهدی ما را برسان

بیگانه بگیر و آشنا را برسان

تا کی علم سرخ بگوید مهدی

آن منتقم خون خدا را برسان

سید مصطفی آرنگ

دل تشنه‌ی حرفهای دریایی تست

محتاج تو و دعای دریایی تست

ای رود زلال مهربانی دیریت

دل منتظر صدای دریایی تست

ایرج زبردست

نقش لب ماست گفتگوی خورشید

نوشیم شراب از سبوی خورشید

در بستر شب که نیست جای امنی

باید ببریم پناه سوی خورشید

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

آن منجی ابناء بشر آمدنی ست

ای شب زده غم مخور سحر آمدنی ست

هر چند که انتظار جان بر لب شد

داریم یقین که منتظر آمدنی ست

حاج علی انسانی

یا بن الحسن از جان بتو یاریم بیا

سر در قدم تو می سپاریم بیا

تو مظهر امید و خدای گرمی

ما چشم امید بر تو داریم بیا

علی اصغر محمود نژاد (عاطف)

تا باغ جهان دل ثمر می آرد

از کون و مکان شور دگر می آرد

ویرانی دهر هم گلستان گردد

خورشید ازل نقاب گر بر دارد

علی اصغر محمود نژاد (عاطف)

ای یگه سوار عشق و ایمان برگرد

ای معنی ناب قسط و میزان برگرد

با سیصد و سیزده ستاره، ای ماه

در شام سیاه و سرد انسان برگرد

محسن عزیزی

ما شیعه و راه مرتضی می پویم

ما عطر گل محمدی می بویم

آغاز امامت گل نرگس را

تبریک به عاشقان او می گویم

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

در آیینه‌ها زلال نورش جاریست

در مسجد جمکران حضورش جاریست

در خلوت عشاق دل افروخته نیز

انوار دل آرای ظهورش جاریست

محمد علی مجاهدی (پروانه)

من مست می جام طهورت هستم

یک عمر پی درک حضورت هستم

نقش دو لبم هست دعای فرجت

من منتظر روز طهورت هستم

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

از هجر تو هر دل نگران می بینم

هر دیده بسویت نگران می بینم

کس نیست که تا دهد به ما خطِ امان

در دست تو آن خطِ امان می بینم

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

از آتش هجر خود کبابم تو مکن

از مجمع راندگان حسابم تو مکن

هر چند بدم ولی ز عشقت مستم

لطفی کن و از درت جوابم تو مکن

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

امشب ز رُخت پرده چو برداشته شد

عالم ز سرور و نور انباشته شد

چون گوهر نابی که نهانش دارند

در غیب وجود تو نگه داشته شد

ناشناس

ای کاش شود چون تو بیاریم همه

در ذهن کویر گل بکاریم همه

گفتند که یک جمعه تو خواهی آمد

تا آمدنت در انتظاریم همه

ناشناس

ای نام توام ورد زبان ادرکنی

ای یاد توام مونس جان ادرکنی

من گمشده، کعبه دور، رهزن بسیار

یا حضرت صاحب الزّمان ادرکنی

ناشناس

مہتاب شب هراس را پیدا کن برگرد و شمیم یاس را پیدا کن

برگرد و برای گریه‌ها مان دیگر آن تربت ناشناس را پیدا کن

ناشناس

دویتی ها

دل عالم ز هجرت زار و خسته

تمام چشمها در خون نشسته

بگو تا کی تحمل؟ تا به کی غم؟

بیا، حقّ گل پهلو شکسته

صدیقه محسنی

شد از هجران رویت قامت خم

دو چشم چشمه‌ی جوشان زمزم

بیا تو ای طیب روح و جانم

بیاور بهر قلب خسته مرهم

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

فلک زد خیمه‌ی غم روی دوشم

شدم آواره در جوش و خروشم

کجایی یوسف آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

زهجران تو رفته صبر و هوشم

حاج رضا راستگو (فروغ)

بیا ای مهر در باغ نگاهم

چراغانی نما این کوره راهم

خدا داند که از هجران رویت

اسیر حسرت و اندوه و آهم

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

درآ خورشید در آدینه‌ی عشق

به گلشن رو کن ای سبزینه‌ی عشق

بخواند آن آفتاب سمت مغرب

تو را شرقی‌ترین آینه‌ی عشق

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

مرا عشق تو خطّ سرنوشت است

سخن گفتن بجز نام تو زشت است

جهان بی مهر رویت هست دوزخ

گل رویت برای من بهشت است

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

بین اشکی که در هر لحظه جاریست

از آن چشم قشنگت یادگاریست

برای مقدم سبز تو ای خوب

تمام صحن دل آیینه کاریست

ناشناس

بگردم گرد چرخ و چرخ گردد

که بی تو گنبد گردون نگرده

کنم کحل بصر من گرد راهت

که تا این چرخ به گرد خود بگرده

ناشناس

خورشید عشق

در ولادت حجة بن الحسن (عج)

ز باغ جان گل نور و سپیده سرزند امشب
به روی لاله تبسم گل سحر زند امشب
قمر به دیدن خورشید عشق در زند امشب
به دور خانه نرگس فرشته پر زند امشب
به روی لب همه ذکر فرشته یا مهدی ست
نشانه های محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تمام با مهدی ست

* * *

زنور و آینه شبنم بدیده چمن آمد
جهان شد آینه پوش و چراغ انجمن آمد
بهار عشق و صفا در نگاه یاسمن آمد
بدست اهل سما دسته دسته نسترن آمد
بروی دامن نرگس چنین بهشت گل آمد
فروغ دیده ی زهرا و خاتم رسل آمد
شب ولادت مهدی سلاله ی نور است
شهنشهی که بدستش قباله ی نور است

چراغ محفل یاران مقاله‌ی نور است
خوش آن مرید که مست از پیاله‌ی نور است
صبا زخانه‌ی خورشید یاسمن ریزد
به مقدم گل توحید نسترن ریزد

بیا که از افق معدلت مهی بدر آمد
مهی که مهر ز انوار روش جلوه گر آمد
کسی که از همه خوبان به حُسن خوبتر آمد
بگو به منتظرانش امام منتظر آمد
کسی که آینه‌ی حُسن خالق متعال است
کسی که لاله‌ی نورسته‌ی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آل است
رسید جلوه‌ی کوثر که هستی آمده مستش
کسی که عالم امکان وجود یافت ز هستش
شهی که تیغ علی را گرفته است بدستش
از این خبر شرر آمد بجان دشمن پستش
(سماوی) آنکه کشد انتقام ما مهدیست
غمین مباش و بگو ذوالفقار با مهدیست
ابوالفضل آسمانی (سماوی)

مصلح کل

در ولادت موعود (عج)

ساقی ما باده محنت شکن آورده امشب
تا زیار ما سخن در انجمن آورده امشب
نغمه‌ی شور و شغف مرغ چمن آورده امشب
در فضا گویی صبا برگ سمن آورده امشب
یا که بر یعقوب بوی پیرهن آورده امشب
عالم پیر از چنین وجد و مسرت گشته برنا
مولد نور آمد و بر تیرگیها داده پایان
روح و جان تازه ای پیدا شده در جسم ایمان
یعنی ای اهل تولا نیمه آمد ماه شعبان
پیک ایزد مژده‌ای آورده از بهر محبان
آسمان عدل را پیدا شده خورشید تابان
جلوه‌ی حُسن ازل در سامره گردیده پیدا

نخل باغ مصطفی را برگ و بر پیدا شد امشب
بحر موج ولایت را گهر پیدا شد امشب
عرش و فرش کبریا را زیب و فرّ پیدا شد امشب
علم و ایمان و یقین را تاج سر پیدا شد امشب
سبط احمد حجّت ثانی عشر پیدا شد امشب
مهدی آمد آنکه شد چشم و چراغ آل طاها
چلچراغ محفل ما باشد امشب یاد مهدی
جشن مسعود آمد و گردید دلها شاد مهدی
خیر مقدم هر ملک گوید که شد میلاد مهدی
طایر جان و دل شیعه زند فریاد مهدی
می شود بر عالم امکان ز عدل و داد مهدی
مصلح کل آمد و شد بر دو دنیا حکم فرما

* * *

عالم هستی به تن بنموده رخت نور امشب
زین ولادت سامره گردیده کوه طور امشب
مدحت مهدی شده ذکر لبان حور امشب
عسکری و نرجس از میلاد او مسرور امشب
شد شغف برپا، غم از دلهای ما شد دور امشب
نغمه خوان آمد (سماوی) در شب میلاد مولا

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

امام آفرینش

در ولادت حضرت ولی عصر (عج)

آینه پوش آمد تمام آفرینش
از راه می آید امام آفرینش
در دامن نرجس گل طاها شکفته
پر شد ز عطر او مشام آفرینش
آمد بدینا عرش پیمایی که از او
سنجیده می گردد مقام آفرینش
آمد سوار رفرف معراج انسان
باشد بدست او زمام آفرینش
ساقی به یمن مقدم او تا قیامت
ریزد می مستی به جام آفرینش
مهد سعادت مهدی زهرا که باشد
هَرم نگاه او دوام آفرینش
جان (کمیل) از شوق لبریز تجلاست
مرغ دلش پر زد به بام آفرینش
محمود شریفی (کمیل)

خورشید پنهان

رخشنده خنده‌ی سحر از شرق شد پدید

رنگ سیاه شب ز رخ آسمان پرید

و آن تیره اخمهای شب از چهره‌ی زمین

با بوسه‌های سرخ فلق گشت ناپدید

تا خیمه‌های تیره شب را برافکنند

وانگه بپا کند به افق چادر سپید

از دامن خیام سحر دستهای صبح

گل میخهای کوکب سیمینه می‌کشید

وانگه سپید رشته‌ای از نقره‌های خام

زین سوی تا به سوی دگر در افق رسید

نک، خور به جایگاه بلند خود ایستاد

وانگه به بال نور به هر سوی پرکشید

وانگاه تا به دیده نرگس نگاه کرد

برقی ز التهاب شگرفی در آن بدید

زین برق التهاب به چشمان پاک او

دانست کز شکفتن یک غنچه شد پدید

همراه بوسه های زر آفتاب صبح

در بوستان سامره این غنچه بشکفید

یک لحظه در سراسر گیتی ز مولدش

هر سنگ و چوب دل شد و از شوق بر تپید.

یک لحظه جان خسته ی این روزگار ما

در بستر زمانه از این مژده آرمید

آزادگی سرود که شد مهدی آشکار

نک، بندهای بردگی و زور بگسلید

علی موسوی گرمارودی

خانه ی خورشید

باز غم آمد به سراغ دلم
آمد و افروخت چراغ دلم
باز غم آهنگ دلم می کند
بسی خبر از آب گلم می کند
در قفس سینه قراریش نیست
با من دل سوخته کاریش نیست
زمزمه ای در دل شب می کند
گمشده ی خویش طلب می کند
ورد لبش زمزمه ی دوست، دوست
منتظر آمدنش، اوست، اوست
دیده ی من لحظه شماری کند
تا به رخس آینه داری کند
نبض من آهنگ دگر می زند
این دل شب کیست که در می زند
ای دل غافل به خدا اوست نیست؟
آنکه زد آهسته به در، اوست، نیست؟
گر که نه یار است پس این بوی کیست؟
عطر خوش خرمن گیسوی کیست؟

با دل من گرم سخن می شود
همدم تنهایی من می شود
آمد و در خانه‌ی دل خانه کرد
زلف پریشان مرا شانه کرد
من شده‌ام محو تماشای او
دیده‌ی دل غرق تماشای او
ورد لب من همه یا مهدی است
و آنچه کنم زمزمه یا مهدی است
گفتمش آینه‌ی تو اشک من
گفت: تویی آینه‌ای خط شکن
کار چو بی‌ما و منی می‌کنی
خود شکننا! خط شکنی می‌کنی
چون دل تو ره به خدا داشته است
رو به حریم دل ما داشته است
ور نه اگر دور شوی از خدا
راه من و تو شود از هم جدا
محمد علی مجاهدی (پروانه)

آغاز امامت ولی عصر (عج)

ای آینده‌ی خدای یکتا آغاز امامت مبارک
ای شاهد شاهدان زیبا آغاز امامت مبارک
تو مهدی و ختم اوصیایی تو حجت و نورالاصفیایی
ای منتظر ای پناه دلها، آغاز امامت مبارک
بر ملک وجود رهبری تو مولا به دو کون محوری تو
دریاب مرا به هر دو دنیا، آغاز امامت مبارک
ای آرزوی دلم ظهورت، روشن همه‌ی جهان ز نورت
روشنگر نور حق تعالی، آغاز امامت مبارک
سرشار محبت دل من، عشق تو تمام حاصل من
با مهر تو شد دلم مصفا، آغاز امامت مبارک
ای نور تو چلچراغ هستی، زیبا گل عشق باغ هستی
ای نور دو دیدگان زهرا، آغاز امامت مبارک
مسکین درت (سماویم) من، نطقم ز مدیح تست الکن
ابراز کنم ارادتم را، آغاز امامت مبارک

انتظار

بیا که دیده‌ام از انتظار لبریز است
کویر سینه‌ی تفدیده‌ام عطش خیز است
شکوه رویش سُکراور بهارانی
که بی‌طراوت رویت بهار، پاییز است
به باغ عاطفه‌ی عطر نگاه تو جاریست
مشام جان ز شمیم تو عطر آمیز است
همیشه خاطر ما آشیان یاد تو باد
که در هوای تو پرواز خاطر انگیز است
بخوان که نغمه‌ی تو معجز مسیحایی ست
نوای گرم تو شور آور و شکر ریز است
زکوچه سار دیار دلم عبور نکرد
به غیر دوست که این کوچه کوی پرهیز است
بیا و بر دل آلوده‌ام نگاهی کن
که پیش عفو تو کوه گناه ناچیز است

تمنای وصل

شَرر می چکد از نگاهم هنوز

اسیر غم و درد و آهم هنوز

دلم بسته بر پیچش موی تست

پریشان زلف سیاهم هنوز

دمی را که بی تو بسر برده‌ام

به درگاه تو عذر خواهم هنوز

ببار ابر رحمت ببار از گرم

ببین غرق بحر گناهم هنوز

بگو بگذرد کاروانی ز مصر

که وامانده در قعر چاهم هنوز

به طور غمت گر دل از دست رفت

خوشم محو آن جلوه گاهم هنوز

تمنای وصل ترا می کشم

نگاهی که دیده به راهم هنوز

عباس براتی پور

دوای وصل

صبا بیا تو بر ایام خبر زیار آور

دگر برون تو دلم را از انتظار آور

شکست سنگ فراق جمال او دل را

دوای وصل بر این قلب داغدار آور

شمیم عطر مناجات او فضا دارد

بگوش من تو نوایی از آن نگار آور

صبا بیا به حضورش سلام من برسان

سپس جواب از آن میر غمگسار آور

بگو که بی تو دلم گلشن خزان زده است

بیا و همراه خود بهر ما بهار آور

چراغ دیده که روشن نگاه داشته ام

به شوق تست بیار و بر این گذار آور

ز غصه ی تو به دریای واژگون غرقم

بگیر دستم و در ساحلی کنار آور

تویی تو مهر (سماوی) تویی تو ماه زمین

بیا و روشنی قلب شب شکار آور

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

واژه ناب

ارتفاع سحر ای کوکب دل
دلبرانغمه ی روز و شب دل
بر لبم صحبت دریایی تست
بر دلم مهر اهورایی تست
قدر من نور من ای کوثر من
گل نرگس گل نیلوفر من
ساقیم ساغر من باده ی من
قبله ام نیّت و سجّاده ی من
نی فقط عشق تو دارد ناسوت
نام تو ذکر لبان ملکوت
جان قرآنی و هم روح نماز
جبرئیل است ترا محرم راز
نیست آنکس که پی کوی تو نیست
یا نظامش خم گیسوی تو نیست
تویی آن ساقی میخانه ی عشق
منم آن عاشق مستانه ی عشق
صبح یک آینه از خنده ی تست
دو جهان ای شه من بنده ی تست

آفتاب دل من نام تو سبز

بهر احباب تو پیغام تو سبز

لاله از داغ دلم آگسآه است

درد و غم با دل من همراه است

كس نفهمید غم را به زمن

بجز از اشك، كه شد همدم من

آشنای دل بشكستهی من

با خبر از غم پیوستهی من

بكن از كوچهی قلبم تو عبور

لحظه‌ای حال مرا كن تو مرور

دست من گیر تو ای فیض حضور

ببرم جانب آئینهی نور

هله بر او ج، صفاتم برسان

مرحمت كن به نجاتم برسان

برهانم ز غم و حرمانها

تو نجاتم بده از عصیانها

می بيفشان تو به پیمانهای دل

صاحبی كن تو بر این خانهی دل

هست ای لاله‌ی خوشبوی بهشت
پیش تو جلوه‌ی گلها همه زشت
جنت و خلد و عدن خیمه‌ی تست
قبله‌گاه دل من خیمه‌ی تست
شد اسیرت دل چون بسمل من
نگرانم چه کنی با دل من
ای که هستی ز تبار گل سرخ
روی تو آینه دار گل سرخ
می‌کنی ای گل من کی تو ظهور
تا کنی روی زمین باغ بلور
خیز و با توسن امید بیا
بهر خونخواهی خورشید بیا
منتظر مادر گلهاست تو را
منتظر محسن زهراست تو را
واژه‌ی نواب (سماوی) بازاً
مهر و مهتاب سماوی بازاً
ابوالفضل آسمانی (سماوی)

غبار غم

من که هر شام و سحر پرسش حال تو کنم
چه شود گر نفسی سیر جمال تو کنم
ای شفای دل غمدیده غبار غم تو
پاک از این آینه کی گرد ملال تو کنم
ای به توصیف تو سی پاره قرآن گویا
من بی مایه کجا وصف کمال تو کنم
دوست دارم که شود هستی من یکسر چشم
به امیدی که تماشای جمال تو کنم
دوست دارم که شوم قطره‌ی اشکی شاید
هاشمی طلعت من تکیه به خال تو کنم
نعمت طبع روانی که به من بخشیدند
شکرش این است که مدح تو و آل تو کنم

محمد جواد غفور زاده (شفق)

هزار و یک فصل بهار

عمریست که من در انتظارم آقا
چشمم به در است و بیقرارم آقا
ر باغچه‌ی نگاه من یک گل نیست
هم صحبت و هم نشین خاتم آقا
با آرزوی طلوع خورشید هنوز
شبگرد شب سیاه و تارم آقا
بیداد زمین ستمگری‌های زمان
برد است بسوی انفجارم آقا
با اینکه تویی هزار و یک فصل بهار
بی بهره از این همه بهارم آقا
پینه‌ی روی تو بود آیینم
این است نشان افتخارم آقا
شتاب بیا جهان پر از بیداد است
عمریست که من در انتظارم آقا

یاد تو

نهفته از نگهت آب می خورد چشمم

در آب دیده اگر تاب می خورد چشمم

دل از شکن شکن گیسوی تو یاد آرد

چو بر تلاطم گرداب می خورد چشمم

ز شوق دشمنی دلدار می شوم لبریز

به طاق ابروی محراب می خورد چشمم

به یاد چهره‌ی خورشیدی تو می افتم

اگر به مهر جهان تاب می خورد چشمم

سپهر سینه مهر توام بیاد آید

چو بر لطافت مهتاب می خورد چشمم

هزار بار به از آفتاب بیدار است

اگر به روی تو در خواب می خورد چشمم

شال سبز بهار

ای در هوای تو جاری، عطر نسیم بهاران
آوای گرم کلامت پیچیده در کوچه ساران
در خانه‌های دل ما عشق تو ماوا گزید است
شوق وصال تو بُرد است تاب از دل بیقراران
تا چند باید نشستن درکنج ویرانه‌ی غم
تا چند باید ببینیم برگنج‌ها نقش ماران
خون دل از دیده جاریست مستضعفان جهان را
بر سینه‌شان زخم کاری از خنجر نابکاران
بر عرصه‌ی خون و شمشیر چون پانه‌ی بهر پیکار
ریزند سرپیش پایت از بیم جان تکسواران
در این غروب غم‌انگیز در غربت زرد پاییز
کی می‌رسد دست‌هایشان بر شال سبز بهاران
پیدا است کز ره می‌آیی، غم‌ها زدل می‌زدایی
آغوش خود می‌گشایی بر روی چشم انتظاران

رشته عشق

مهدیا گوشه‌ی چشمت غم عالم ببرد
حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد
کوچه‌ی باغ دلم عطر تو را دارد و بس
هر که شد عاشق تو فیض دمادم ببرد
رشته‌ی عشق تو آیینه‌ی آیین من است
تا در جنتم این رشته‌ی محکم ببرد
بدر غیبی تو انوار تو باشد ظاهر
توشه از شمس رخت نیر اعظم ببرد
کن ظهور ای گل نرگس که بیاید ز سما
بهره از دیدن رویت گل مریم ببرد
یوسف مصر وجودی تو و هستی به وجود
یوسف از گلشن حسنت گل خرم ببرد
منتظر فاطمه هست و بجز از تو چه کسی
بهر آن لاله‌ی دلخون شده مرهم ببرد
خون (سماوی) دل مهدی شده از داغ حسین
سر از این واقعه بر زانوی ماتم ببرد
ابوالفضل آسمانی (سماوی)

ای اجابت سپید

رفته‌ام شبی تو را بی چراغ و بی عصا

بی چراغ و بی عصا، رفته‌ام شبی تو را

ای مسیر آشنا، در تو گم نمی‌شوم

در تو گم نمی‌شوم، ای مسیر آشنا

می‌رسد به آسمان، انتهای راه تو

می‌رسد به چلچله، می‌رسد به سهره‌ها

ای بهار ناگهان، زردی مرا بین

در خزان من بکار، سبزه‌های با صفا

ای فروغ دیده‌ام، تشنه‌ی سپیده‌ام

برنگاه من بتاب، آفتاب من درآ

ای تغزل نجیب، بر گلوی من بیچ

بر لبان من بمان ای ترنم خدا

دل شکسته‌ام بیا، ای اجابت سپید

ای اجابت سپید، دل شکسته‌ام بیا

تکسوار

من از کرانه‌ی دریا، کنار آمده‌ام

و با کشاکش طوفان، کنار آمده‌ام

چو گرد در نفس پر شتاب تو سن باد

به هم رکابی آن تکسوار آمده‌ام

بریز آن می باقی به ساغر ای ساقی

که بی صراحی چشمت خمار آمده‌ام

به بویناکی مردابها دلم بگرفت

به بوی زمزمه‌ی جویبار آمده‌ام

من از تطاول زرد خزان گریخته‌ام

به میهمانی سبز بهار آمده‌ام

مگر به اوج رسانم سر از سرافرازی

به پای شوق به دیدار دار آمده‌ام

به انتظار تو دوران تلخ عمر گذشت

بیا که جان به لب از انتظار آمده‌ام

دریغ از من

بهار آمد بهار من نیامد
گل آمد گل‌عذار من نیامد
بر آوردند سر از شاخ، گلها
گلی بر شاخسار من نیامد
چراغ لاله روشن شد به صحرا
چراغ شام تار من نیامد
جهان را انتظار آمد به پایان
به پایان انتظار من نیامد
همه یاران کنار از هم گرفتند
چرا شادی کنار من نیامد؟
چه پیش آمد در این صحرا، که عمری
گذشت و تکسوار من نیامد
به کار دوست طی شد روزگارم
دریغ از من، به کار من نیامد

سلاله نور

گل همیشه بهارم بیا بیا مهدی

به بوستان تو خارم بیا بیا مهدی

اسیر زلف توام ای نگار برقع پوش

حبیب ماه عذارم بیا بیا مهدی

تو قدر و کوثر و یاسین، تو نور و العصری

تویی تو دار و ندارم بیا بیا مهدی

دل از تلاطم عشقت قرار و تاب ندارد

تویی تو صبر و قرارم بیا بیا مهدی

بسیاد اشک روانت، ز داغ ثنایارالله

همیشه اشک ببارم، بیا بیا مهدی

همای رحمت و جودی سلاله‌ی نوری

سرور قلب فکارم، بیا بیا مهدی

نوای مادر پهلو شکسته‌ات زهراست

که انتظار تو دارم، بیا بیا مهدی

مه است و مهر (سماوی) در انتظار تو

فروغ لیل و نهارم، بیا بیا مهدی

آینه در آینه

یاد تو در گلشن آینه‌ها گل می‌کند
یاد رویت در بهشت جان ما گل می‌کند
از نسیمی کز گلستان جمالت می‌وزد
در دل عشاق تو یاد خدا گل می‌کند
آینه در آینه، در، درچه‌های سینه‌ها
جلوه‌های نور تو ای آشنا گل می‌کند
در سر ما نیست هرگز شوق گلگشت بهار
تا به خاطر یاد تو ای دلربا گل می‌کند
ای نهال آرزو در دل ز حُسن روی تو
صد گلستان شاخه‌ی، مهر و وفا گل می‌کند
کیمیای عشق تو سازد مس دل را طلا
گلرخا شوق جمالت خار را گل می‌کند
بر لب بلبل گر از دیدار گل شوق و نواست
بر لب ما همچو بلبل این نوا گل می‌کند
ابر مهر تو به دشت سینه‌ام باریده است
شعر من با لطف تو در هر کجا گل می‌کند
ای بهار آرزوهای (سماوی) رخ نما
در دل و جان یا تو صبح و مسا گل می‌کند
ابوالفضل آسمانی (سماوی)

ماتم جانکاه

هزاران حسرت و افسوس و درد و آه یا جدّا
 نبودم در زمانه با تو چون همراه یا جدّا
 ولیکن در عوض با یاد جانسوز غریبیات
 بیارم خون ز چشم هر گه و بیگاه یا جدّا
 فراموشم نگردد ظهر عاشورای خونینت
 که آمد ذوالجناحت جانب خرگاه یا جدّا
 به زین واژگون و بال پر خون اسب بی صاحب
 خبر آورد از آن ماتم جانکاه یا جدّا
 همه گفتند برگشتی تو از میدان ولی ناگه
 شدند اهل حرم از کشتنت آگاه یا جدّا
 زنان و کودکان بستند با یک حلقه‌ی ماتم
 برای پرسش حال تو بر او راه یا جدّا
 جلو افتاد اسب و کاروان درد و ماتم را
 هدایت کرد تا گودال قربانگاه یا جدّا

بزیر تیغ دشمن دید چون زینب سر پاکت
بگفتا الامان زین فرقه‌ی گمراه یا جدا
زبس بی‌یار و یاور دید خود را از پی یاری
به دشمن کرد رو ناچار با اکراه یا جدا
چو آن خصم سیه رو روی گردانید از زینب
ز فرط مستی پست و مقام و جاه یا جدا
سپس رو در مدینه کرد از غم عمّاهام زینب
که گوید حال خود را با رسول الله یا جدا
حاج محمد موحدیان (امید)

لباس فرج

الای امام زمان و زمن	لباس فرج را بیوشان به تن
تو بگشالت را به آمن یجیب	بگو با خدا از غم ما سخن
اگر جمکران یا که در سهله‌ای	اگر در مدینه تو داری وطن
به گرد حرم محرمی در طواف	وگر زائر قبر هفتاد تن
به هر جا روی مکه یا کربلا	دعا گوی ما باش یابن الحسن

حدیث یار

صد شکر مُهر خورده جبینم ز داغ عشق

روشن دلم به سینه شد از چلچراغ عشق

گیرد مدام این دل تنگم سراغ عشق

رو آورم به ندبه سوی کوچه باغ عشق

مادر مرا به کام غبار ظهور ریخت

گفتم غلط غبار، شراب ظهور ریخت

با می بیا صبا ز نسیم فرج بگو

تا بشکفد گلم ز شمیم فرج بگو

با من حدیث یار و حریم فرج بگو

پروانه‌ام ز شمع مقیم فرج بگو

برگو که روشنای شب تار ما کجاست

دلدار و دل نواز و مددکار ما کجاست

تک لاله‌ای که رُسته به گلدان قلب من

عطرش محمّدی بود از جنّت عدن

از عشق او به باغ دمد یاس و یاسمن

این یاس نرگس است و عزیز دل حسن

آن دل که نیست منتظرش بی نجات است

آن سر که نیست منتظرش بی صلابت است

گوئیم ما بر آن دُرّ یکدانه صد سلام

خوانیم ما دعای فرج را به صبح و شام

آید مگر وصال و شود هجر او تمام

همچون علی برون بکشد تیغ از نیام

برگو (سماوی) بر همه‌ی خلق حق پرست

در انتظار مقدم او چشم کعبه است

یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله

چشمه‌ای چون چشم من در این جهان دریا نشد
 عاشقی مانند من آواری صحرا نشد
 بارالها یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله در کجاست
 هر چه گشتم عاقبت گمگشته‌ام پیدا نشد
 خیره چون یعقوب شد هر دیده‌ای در راه او
 صد چو یوسف در دو عالم یوسف زهرا نشد
 می‌زنم دم در جهان زندگی تا زنده‌ام
 هیچ شیدایی در عالم مثل من شیدا نشد
 در کویر سینه‌ی خود مهر او را کاشتم
 بر سر من سایه‌ای جز سایه‌ی طوبا نشد
 لاف بیهوده نمی‌گنجد به هر عصر و زمان
 هر دل ناآشنا شایسته‌ی مولا نشد
 حلقه آویز سر دارش شده سردار من
 سر به داری در جهان جز میثم یحیی نشد
 من خجل گشتم در عالم زین خجالت چون کنم
 ذاکری همچون من ذاکر کسی رسوا نشد
 می‌کنی زاری (فروغا) از غم این روزگار
 وز گناه عالمی امر ظهور امضا نشد

حاج رضا راستگو (فروغ)

صبح آدینه

به جهان غیر غم جان جهان نیست مرا

جز وصال رخ او در دل و جان نیست مرا

خم ابروی کجش قبله‌ی یکتایی ماست

اندر آن قبله بجز راز نهان نیست مرا

روشن از او بشود کشور خاموش دلم

خوشر از نور خدا در دل و جان نیست مرا

دل شیدایی من از پی دیدار برفت

که در این دایره از دوست نشان نیست مرا

خلوت راز من و او بود اندر دل شب

الکنم هست زبان نطق بیان نیست مرا

صبح آدینه شوم ندبه کنان از غم او

از فراق رخ او تاب و توان نیست مرا

پسر فاطمه ای ساقی میخانه‌ی عشق

گر نیایی به جهان رطل گران نیست مرا

بزنم کوس انا الحق به سر چوبه‌ی دار

غیر هم نام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به زبان نیست مرا

روشنی بخش دل من تو بیا لحظه‌ی مرگ

غیر تو نیّر تابان زمان نیست مرا

می‌کشم بار غم دوست (فروغا) شب و روز

درد هجران بجز از بار گران نیست مرا

حاج رضا راستگو (فروغ)

شهره بازار

با که گویم غم خود جز تو که دلدار منی
بیر این غم زدل من که تو غمخوار منی
غم هجر تو زند شعله بجانم شب و روز
تو که خود شاهد این قلب شرر بار منی
دشمن دین خدا بی تو زند زخم زبان
مرهم زخم بیاور که مدد کار منی
نبود دادرسی غیر تو ای یاور من
عالمی پشت به من گر بکند یار منی
شده ام مشتری و رشته کلافیست مرا
تو همان یوسفی و شهره‌ی بازار منی
دم به دم صحبت من در همه جا نام تو است
خسروا ورد زبان در همه گفتار منی
صاحب تیغ علی نور دو چشم زهرا
آخرین رهبر دین حجت دادار منی
پسر فاطمه‌ای منتقم خون حسین
صاحب عصر و زمان سرور و سالار منی
ای امید دل زهرا نظری کن به (فروغ)
ای که اندر همه جا ناظر رفتار منی
حاج رضا راستگو (فروغ)

بشارت

غروب عصر شب انتظار نزدیک است

طلوع مشرقی آن سوار نزدیک است

دلم قرار نمی‌گیرد از تلاطم عشق

مگو برای چه؟ وقت قرار نزدیک است

اگر که در کف دیوارها گل و لاله است

عجیب نیست که دیدار یار نزدیک است

بی‌یاکه خانه تکانی کنیم دلها را

از انجماد کسالت بهار نزدیک است

فریب خویش مده، تشنگیت خواهد کشت

دو گام پیش بنه، چشمه‌سار نزدیک است

در آسمان پگاه آن پرنده را دیدی؟

اسیر موج نگردي، کنار نزدیک است

ثابت محمودی (سهیل)

حُسن ختام

از عمق دل نگارا بهرت سلام دارم
وز سوز دل دمادم بهرت پیام دارم
باد صبا بکویت گر ناله‌ی من آرد
بینی که از فراقت آه مدام دارم
گر آرزوی دارم یک لحظه دیدنت را
در دل خیال رویت هر صبح و شام دارم
از شوق وصلت ای جان شیرین کلام گشتم
از هجرت ای دل آرا تلخی بکام دارم
در رهگذار کویت بنشسته‌ام بصد شور
در انتظار هستم حال قیام دارم
تا آنکه مست گردم از جام مهر ساقی
پیوسته آرزوی شرب مدام دارم
جان می‌دهم به عشقت ای عشق عاشق
شادم از آنکه آخر حُسن ختام دارم
هر جا قدم گذارم مولا قسم خدا را
از عشق توست آری گر احترام دارم
بر درگهت دمادم باشم ز ریزه خواران
من نیز همچو (عاطف) حکم غلام دارم
علی اصغر محمود نژاد (عاطف)

گذرگاه عاشقی

از داغ هجر تازه بود درد و داغ دل
پیوسته ماتم تو بیاید سراغ دل
پیوند داده‌ام بولای تو دل ز شوق
تا لحظه‌ای ز لطف بیایی به باغ دل
ما را سعادت است بعالم که از ازل
خرم شد از بهار رخت باغ و راغ دل
قندیل شاهراه هدایت تویی که هست
مهتر هماره روشنی چلچراغ دل
آسوده خاطریم اگر غم نصیب ماست
شد شوق وصل در غم هجران فراغ دل
شکر خدا ز روز ازل ساقی وجود
پر کرده از شراب محبت ایام دل
(عاطف) بروز و شب به گذرگاه عاشقی
بنشسته تا که یار بیاید سراغ دل

عدالت موعود (عج)

در این زمانه برادر، که فصل بی‌دردیست

به گرده‌های شرف، دشنه‌های نامردیست

به جاده‌های خطر، جای پای مردی نیست

و جاده در قرق قوم عاقبت‌گردیست

جسارتی به زمین گل نمی‌کند هرگز

به چهره‌های همه، آیه‌هایی از زردیست

نمی‌وزد به جهان، خشم استخوانمردی

و این جهان ستمستان ناجوانمردیست

خدا کند تو بتابی، عدالت موعود (عج)

که فصل روشن تو، فصل خوب هم‌دردیست

پگاه ظهور

صدای بال ملایک ز دور می آید

مسافری مگر از شهر نور می آید

دوباره عطر مناجات با فضا آمیخت

مگر که موسی عمران ز طور می آید؟

ستاره‌ای شبی از آسمان فرود آمد

و مژده داد که: صبح ظهور می آید

چقدر شانه غم بار شهر حوصله کرد

به شوق آنکه پگاه سرور می آید

به زخمهای شقایق قسم، هنوز از باغ

شمیم سبز بهار حضور می آید

مگر پگاه ظهور سپیده نزدیک است

صدای پیای سواری ز دور می آید

یگانه فاتح

فروغ بخش شب انتظار، آمدنی ست

نگار، آمدنی غمگسار آمدنی ست

به خاک کوچی دیدار، آب می پاشند

بخوان ترانه‌ی شادی که یار آمدنی ست

ببین چگونه قناری ز شوق می لرزد

مترس از شب یلدا بهار آمدنی ست

صدای شیهه‌ی رخش ظهور می آید

خبر دهید به یاران، سوار آمدنی ست

بس است هر چه پلنگان به ماه خیره شدند

یگانه فاتح این کوهسار آمدنی ست

کتاب عشق

شکنج زلف تو را پیچ و تاب لازم نیست

کتاب عشق تو را فتح باب لازم نیست

به زیر سایه‌ی لطفت اگر نشیند روز

قسم به روی مهت آفتاب لازم نیست

حجاب دیدن رویت گناه ماست نه تو

که بهر چهره‌ی ماهت نقاب لازم نیست

اگر به جلوه درآیی برای دیدن ما

ز شوق دیدن روی تو خواب لازم نیست

هدف ز ساقی و می جز تو و کلام تو نیست

که پیش شهد کلامت شراب لازم نیست

اگر که غیبت تو بهر ما معمای است

تو خود جواب سؤالی جواب لازم نیست

صحبت عشق

کسی که دل به تو داد اعتنا به جانش نیست
نه اعتناش به جان کار با جهانش نیست
به دین زنده ما مرده بایدهش گفتن
کسی که صحبت عشق تو بر زبانش نیست
بیا چو موسی عمران ببین چه می‌گذرد
به گله‌ای که شبان دارد و شبانش نیست
بیا به گلشن دین آبیاری باش که آب
به غیر خون شهیدان باغبانش نیست
بیا به غربت زهرا تو گریه کن دل شب
که زائری به سر تربت نهانش نیست
مدینه باغ بهار بهشت وحی خداست
چرا خبر ز گل و غنچه‌ی خزانش نیست
بیا که (میثم) بی دست و پا به دار فراق
به غیر ناله‌ی الغوث و الامانش نیست

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

دعای فرج

بخوان دعای فرج را که یار می آید

نسیم رحمت پروردگار می آید

بخوان دعای فرج را که ماه منتظران

چو مهر از افق انتظار می آید

بخوان دعای فرج را که یادگار علی

گرفته بر کف خود ذوالفقار می آید

بخوان دعای فرج را که در خزان فراق

نسیم روح فزای بهار می آید

بخوان دعای فرج را که آفتاب حرم

طلوع کرده و از کوهسار می آید

بخوان دعای فرج را که صبح دولت وصل

زند سپیده و گوید که یار می آید

بخوان دعای فرج را که آرزوی حسین

ز کعبه با جگر داغدار می آید

بخوان دعای فرج را بخوان بخوان (میثم)

که آن قرار دل بیقرار می آید

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

آخرین طوفان

به دنبال تو می‌گردم نمی‌یابم نشانت را
بگو باید کجا جویم مدار کهکشان را
تمام جاده را رفتم غباری از سواری نیست
بیابان تا بیابان جست‌و‌جایم ردّ نشانت را
نگاهم مثل طفلان، زیر باران خیره شد بر ابر
ببیند تا مگر در آسمان، رنگین کمانت را
کهن شد انتظار اما به شوقی تازه، بال افشان
تمام جسم و جان لب شد که بوسد آستانت را
کرامت گر کنی این قطره‌ی ناچیز را شاید
که چون ابری بگردم کوچه‌های آسمانت را
الا ای آخرین طوفان! بپیچ از شرق آدینه
که دریا بوسه بنشانند لب آتش‌فشان را

در خلوت دل

چه زیباست روی تو در خواب دیدن

فروغ نگاه تو در آب دیدن

چه زیباست رخسار خورشیدی تو

پس از پرده‌داری مهتاب دیدن

چه زیباست در چشمه‌ی نورچشمت

شکوفایی روشن ناب دیدن

چه زیباست دور از شکوه حضورت

نگاه تو دور از تب و تاب دیدن

چه زیباست در جستجوی عطشناک

لب عاشقان تو سیراب دیدن

چه زیباست در چشم دریایی تو

نگاه خروشان گرداب دیدن

چه زیباست در اقتدای نمازم

ترا در تجلای محراب دیدن

چه زیباست گر پاگذاری به چشمم

نشستن کناری و سیلاب دیدن

گل باغ نرگس

شبی با نسیم سحر خواهد آمد

گل از پرده روزی بدر خواهد آمد

گل باغ نرگس به بستان زهرا

چو نور حسن، جلوه گر خواهد آمد

چو بوی گل سرخ صبح شکفتن

شکوفا به باغ نظر خواهد آمد

چو جان مصوّر چو عدل مجسم

به دفع ستم از سفر خواهد آمد

بهشتی دگر در گذرگاه هستی

برآید، کزین رهگذر خواهد آمد

به یکدست قرآن و در دست دیگر

برآورده تیغ دو سر خواهد آمد

به سر منزل عشق آن موج رحمت

ز دریای خون و خطر خواهد آمد

چراغ هدایت فروغ ولایت

زره مهدی منتظر خواهد آمد

انتظار

آنکه روز انقلابش را نمی‌داند کسی
لطف پنهان در حجابش را نمی‌داند کسی
ذره و خورشید عالم بنده‌ی احسان اوست
حدّ جود بی‌حسابش را نمی‌داند کسی
طول غیبت را کند عرض دعا نزدیکتر
گر چه خود حدّ نصابش را نمی‌داند کسی
انتظار او کشیدن افضل اعمالهاست
جز خدای او ثوابش را نمی‌داند کسی
از دعا بهر ظهور حضرتش غافل مشو
چون دعای مستجابش را نمی‌داند کسی
کی گشوده می‌شود بر روی ما باب فرج
غیر یزدان فتح بابش را نمی‌داند کسی
همچو شمعی سوزد و گرید برای مادرش
سوزش قلب کبابش را نمی‌داند کسی
ای (ترابی) منتقم آید برای انتقام
لیک روز انقلابش را نمی‌داند کسی

آوای سکوت

جز تو با کس سخن از عشق نگفتم ای دوست
کز نیستان تو در خویش شکفتم ای دوست
غنچه مجموعه‌ای از سوز دل خونین داشت
با گل روی تو از شرم نگفتم ای دوست
روز هر روز حدیث شب تنهایی را
با سحر سوخته گفتیم و شنفتیم ای دوست
تا خیال تو کند جلوه در آینه‌ی جان
گرد وهم از دل چون آینه رفتیم ای دوست
تا بنوشیم از آن جام مرصع، می لعل
ای بسا در که به نوک مژه سفتیم ای دوست
سرغ حق تا نزند پرده در آوای سکوت
شب همه شب، چو شباویز نختیم ای دوست

امیر قافله عشق

خبر رسید به ما ای بهار می آیی
 سوی مردم چشم انتظار می آیی
 برای آنکه غم از دل بری بنشانی
 تبسمی به لب روزگار می آیی
 امیر قافله‌ی عشق و نور ایمانی
 به امر حضرت پروردگار می آیی
 تو ماه و سیصد و سیزده ستاره همراهِت
 برای روشنی شام تار می آیی
 تو آفتاب نجیبی بوی سحر داری
 طلوع مهر، تو پروانه وار می آیی
 غبار بی تو گرفته تمام آیینه‌ها را
 تویی تو آیینه‌ی بی غبار می آیی
 تجسم علی از قامتت شود ظاهر
 کنار کعبه چو با ذوالفقار می آیی
 امید شیعه بخوان نغمه‌ی (سماوی) را
 تویی تو مهدی حیدر تبار می آیی

چشمه نور

مرا به بارش مهر ای سحاب مهمان کن
مرا به آب در این قحط آب مهمان کن
تویی که هست سبوی سپیده بر دوش
مرا به جرعه‌ی از آفتاب مهمان کن
رخ تو چشمه‌ی نور است ای فروغ خدا
مرا به تابشی از ماهتاب مهمان کن
پر از شراب تماشا دو جام چشمم کن
مرا به دیدن خورشید ناب مهمان کن
اگر که تاب نگاه تو در دل و جان نیست
دو دیده را تو به نور شهاب مهمان کن
دل شکسته و محزون و بیقرار مرا
کز او جمال تو برد است تاب مهمان کن
به صبح و شام سلامت ز پیک دل گفتم
مرا به نیم نگه در جواب مهمان کن
بیا و خاک در خود بخوان (سماوی) را
محبّ خویش تو با این خطاب مهمان کن
ابوالفضل آسمانی (سماوی)

غریستان

من آشفته دل شیدای اویم
ز خود بیگانه از سودای اویم
بدامان غریستان ناسوت
نی محزون شور آوای اویم
به هر سو می روم افتان و خیزان
غباری در دل صحرای اویم
نمود من ز بود اوست پیدا
ظهور موجی از دریای اویم
جمال او بود ظاهر ولی من
حجاب طلعت زیبای اویم
مرا درمان بغیر از درد او نیست
نشاط اندوز از غمهای اویم
بعالم نیست شادی جز غم دوست
رهین درد روح افزای اویم

محمود شاهرخی (جذبه)

بهشت آرزو

تو سر فصل بهارانی تو را من چشم در راهم

شکوه باغسارانی تو را من چشم در راهم

سرود رویش گُلها نوای آشنای ما

نسیم لاله زارانی تو را من چشم در راهم

بهشت آرزویی تو گل خوش رنگ بویی تو

تو روح آبشارانی تو را من چشم در راهم

همه سهم نگاه من تویی از دیدن عالم

که راز روزگارانی تو را من چشم در راهم

کشیدم روی برگ دفتر دل نقش رخسارت

که تو از شاهکارانی تو را من چشم در راهم

به عالم بهترین هستی تو آن تنهاترین هستی
که از والا تبارانی تو را من چشم در راهم
به شام تار این عالم تو هستی چلچراغ عشق
قرار بیقرارانی تو را من چشم در راهم
به زخم کهنه‌ی قلبم که سوزد در فراق تو
تو از مرهم گذارانی تو را من چشم در راهم
نگین شب فروز خاتم پیغمبرانی تو
پناه شهریارانی تو را من چشم در راهم
(سماوی) در هوای تست به گوش او صدای تست
بر او از غمگسارانی تو را من چشم در راهم

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

خورشید عالم

بازآ که ملک جان ز فروغ تو خرم است

ای ماه من که روی تو خورشید عالم است

بازآ که از فراق تو ای مهر جانفروز

صبح زمانه تیره تر از شام ماتم است

دور از حریم وصل تو ای کعبه‌ی امید

چشمم بسان چشمه‌ی جوشان زمزم است

ای از تو جمع خاطر شورزدگان بین

کار جهان ز فتنه‌ی ایام درهم است

بنگر بنای مردمی و مهر گشته سست

ای آنکه پشت ملک بقا از تو محکم است

ای خادم در تو سلیمان ببین کنون

در دست دیو فتنه گر قرن خاتم است

بازاً و باز گیر ز اهریمنان نگین

ای آنکه نقش خاتم تو اسم اعظم است

بازاً و روح در تن این مردگان پدم

ای آنکه زنده از دست عیسی بن مریم است

تا از ستیغ غیب برآیی چو آفتاب

در التهاب، جان جهانی چو شبنم است

باز آ ای طبیب روانهای بیقرار

بر خستگان غمزده لطف تو مرهم است

جلوه‌ی صبح

به سر راه تو هستیم ترا چشم براه

بر تو ای آینه‌ی غیب نما چشم براه

دیده و دل همه آدینه سراغت گیرند

دل جدا منتظر و دیده جدا چشم براه

تا بچیند گل لبخند زیباغ رخ تو

باشد ای نور بصر دیده‌ی ما چشم براه

نازینا همه احباب تو در کوچه‌ی هجر

بر وصلت شده مشغول دعا چشم براه

همچو خورشید تبسم به فضاکن یاراً

هست بر خنده‌ی تو روی فضا چشم براه

جلوه‌ی صبحی و دم می‌زند از تو آفاق

پی دیدار تواند آینه‌ها چشم براه

همچنان تشنه‌ کویری شده بستان جهان

مانده از بهر تو ای ابر عطا چشم براه

اشک هجران چکد از چشمه‌ی چشم زمزم

منتظر بر قدمت کعبه صفا چشم براه

جلوه‌ی صبح آفتابا تو بیا و بنما جلوه‌گری

که مه و مهر سماویست تو را چشم براه

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

درانتظار سپیده

نَبُرد زین شب یلدا بروز راه، دلم
نیافت پنجره‌ای سوی صبحگاه دلم
چو شمع در دل این تیره شام طاقت سوز
گداخت ز آتش اندوه عمر کاه دلم
شکست آینه صبح چون ز سنگ قضا
بخون نشست و به اندوه گفت: آه دلم
نماند هم‌نفسی تا که شرح غصّه دهم
مگر که قصّه بگوید بگوش چاه دلم
دو دیده‌ام نگران بود بر دریچه‌ی صبح
نشد سپیده پدیدار و شد سیاه دلم
سپید گشت برآه سپیده دیده‌ی من
چو غنچه وا نشد از خنده پگاه دلم
بدان امید که باز از کران سپیده دمد
مدام دوخته سوی افق نگاه دلم

صدای پای تو

بیا که نقش تو در منظر دلم باقی است
 صدای پای تو در خاطر دلم باقی است
 کجا خیال تو از یاد من تواند رفت؟
 که نقش روی تو در منظر دلم باقی است
 اگر به چشمه‌ی چشم دگر سرشکی نیست
 بیا بیا که هنوز آذر دلم باقی است
 زبام کوی محبت کجا کنم پرواز
 که زخم تیر غمت در پر دلم باقی است
 به جام باده چه حاجت بود مرا که هنوز
 شراب عشق تو در ساغر دلم باقی است
 اگر به سیر گلستان شعر خواهی رفت
 بیا که شعر تو در دفتر دلم باقی است
 به کام خویش تو را دیده‌ام شبی در خواب
 هنوز عطر تو در بستر دلم باقی است
 اگر چه شمع فرو مرد و سوخت پروانه
 ولی سرشک غم و اخگر دلم باقی است

نجوای سحرگاه

سحر که از دل افق گل سپیده سرزند
دلم ز اشتیاق تو به هر کرانه پرزند
ز شوق تو به هر طرف شوم روانه چون صبا
که آن غریب در به در قدم به هر گذرزند
چو شب نهد خیال تو قدم به کوچهی دلم
چو من ز خود بدر شوم چو آشنا به درزند
ز شور جلوه‌های تو دلم بسان مرغ حق
چه ناله‌ها چه نغمه‌ها به پرده‌ی سحرزند
اگر نسیم وصل تو وزد به باغ خاطر
نهال آرزوی من جوانه‌ای دگرزند
چو غنچه تا شود دلم شکفته با نسیم تو
ز باغ سبز سینه‌ام گل ترانه سرزند

گل جان

کاش بینم رخ زیبای تو یابن الزهرا
قامت سرو دل آرای تو یابن الزهرا
رشته‌ی قلب من سوخته دل عمری هست
بسته بر زلف چلیپای تو یابن الزهرا
دوست دارم که خدایت دهد آن گوش مرا
نشنود تا بجز آوای تو یابن الزهرا
خیمه‌ات هست کجا تا که بیایم آنجا
بوسه باران بکنم جای تو یابن الزهرا
همه‌ی هستی من شاد از آنم به جهان
داده‌ام دل به تولای تو یابن الزهرا
با وجود تو بهشت است مرا هر دو جهان
گل جان هست شکوفای تو یابن الزهرا
خُرّم آن روز که از پرده‌ی غیبت آیی
دیده بیند قد و بالای تو یابن الزهرا

تو دعا کن پسر فاطمه از بهر ظهور
طی شود غیبت کبرای تو یابن الزهرا
تا که دستم تو بگیری ز ره لطف بریخت
گل عمرم همه در پای تو یابن الزهرا
زندگی خوش بود آن روز که گردد زهرا
دیده‌اش غرق تماشای تو یابن الزهرا
غصه‌ی مام جوان مرگ تو پژمرده نمود
روز و شب گلشن سیمای تو یابن الزهرا
یاد آن روز که زد خصم به زهرا سیلی
شده سر حلقه‌ی غمهای تو یابن الزهرا
دفتر شهر (سماوی) و (حسینی) چه شود
گر شود مهر به امضای تو یابن الزهرا
ابوالفضل آسمانی و سیدعلی میرحسینی

رؤیای علامه سید باقر

از علامه سید باقر، فرزند آیه الله حجت سید محمد هادی (متوفی ۱۳۲۹) نقل شده که حضرت ولی عصر (عج) را در شب عید غدیر در خواب به حالت افسرده و غمگین دیدم؛ پرسیدم: آقای من! چه شده که شما را امروز غمگین و افسرده می بینم؟! با این که مردم از عید غدیر خوشحال و مسرورند؟ حضرت فرمود: «در یاد غم و اندوه مادرم می باشم، سپس فرمود:

لا ترانی اتَّخَذْتُ لا و عَلاها بَعْدَ بَیتِ الاحزانِ بَیتُ سُرور

سوگند به شرف مقام آن حضرت مرا نخواهی دید که پس از بیت الاحزان، خانه‌ی خوش بگیرم! پس از آن که سید از خواب بیدار شد، قصیده‌ای در حالات غدیر و ستم‌هایی که پس از رحلت حضرت رسول ﷺ بر حضرت زهرا علیها السلام وارد شده سرود و دو بیتی را نیز که حضرت سروده بود در آن قصیده گنجاند.

قصیده او موجود و مشهور است و مطلعش چنین است:

كُلُّ غَدِرٍ وَقَوْلِ افكٍ وَ نُورٍ هُوَ فَرَعٌ مِنْ حَجْدِ نَصِّ الغَدِيرِ

هر نیرنگ و تهمت و ناروا فرعی از انکار نص صریح غدیر است.

تب عشق

ای گوهر ولای تو در جوهرم بیا
تا پر نشسته تیر غمت در پرم بیا
آتش گرفتم از تب عشق تو سوختم
ای کرده سوز هجر تو خاکستم بیا
من رو به آستان تو آورده‌ام ز شوق
من انتظار وصل تو را می‌برم بیا
و الفجر ما طلوعی فجر ظهور توست
ای لحظه‌ی طلوع تو در باورم بیا
اکنون که خط آتش و خون پیش روی ماست
ای دادخواه خون خدا در برم بیا
من خواب را ز دیده‌ی دشمن ربوده‌ام
یک شب به میهمانی چشم ترم بیا

محمد جواد غفور زاده (شفق)

ماه هاشمی

کسی که بی تو سر صحبت جهانش نیست

چگونه صبر و تحمل کند؟ توانش نیست

بسوز هجر تو سوگند ای امید بشر

دل از فراق تو جسمی بود که جانش نیست

اسیر عشق تو این غم کجا برد؟ که دلش

محیط غم بود و طاقت بیانش نیست

نه التفات به طوبی کند نه میل بهشت

که بی حضور تو صحبت به این و آنش نیست

کسی که روی ترا دید یک نظر چون خضر

چگونه آرزوی عمر جاودانش نیست

کسی که درک کند فیض با تو بودن را

بحقّ حقّ که عنایت به دیگرانش نیست

بهار زندگیم در خزان نشست بیا

بهار نیست بباغی که باغبانش نیست

کنار تربت زهرا تو گریه کن که کسی

به جز تو با خبر از قبر بی نشانش نیست

بیا و پرده ز راز شهادتش بردار

پسر که بی خبر از مادر جوانش نیست

بجز ولای تو ای ماه هاشمی طلعت

(شفق)، ستاره‌ای در هفت آسمانش نیست

محمد جواد غفور زاده (شفق)

سرّ غم

گفتم شبی نگارا روی مهر و ماه است

گفتا من و مه و مهر تشبیه اشتباه است

گفتم که یوسف من دیگر درآ تو از چاه

گفتا که صد هزاران یوسف مرا به چاه است

گفتم که کعبه‌ای تو دارم من آرزویت

گفتا که چشم کعبه در حسرتم به راه است

گفتم که ساقیم شو صهبا به ساغرم کن

گفتا مرا به صدر میخانه جایگاه است

گفتم که از فراق پیوسته در فغانم

گفتا که کار عاشق سوز و فغان و آه است

گفتم شکنج زلفت دام است مرغ دل را

گفتا که طایر دل زین دام در رفاه است

گفتم که بلبلم من دیدم خزان گل را

گفتا که من بهارم یادم گل و گیاه است

گفتم سر زبانم چون شمع سرّ غم هست

گفتا چو غنچه خاموش این دولت اله است

گفتم چو آسمان از هجرت ستاره ریزم

گفتا ستاره‌ی هجر پنهان به دود آه است

گفتم که بر در دل آیا شود درایی

گفتا که روزن دل بگشا که شاهراه است

گفتم چه چیز حایل بین من و تو باشد

گفتا که من عیانم حایل ترا گناه است

گفتم که بر (سماوی) بنمای گوشه‌ی چشم

گفتا ز فیض ما او در نغمه گاه گاه است

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

تشرّف دو نفر خادم در حرم امام حسین علیه السلام

عبد صالح، شیخ حسن شَمَاعِ حرم مطهر امام حسین علیه السلام (مسؤل شمعیهای حرم مطهر) که فرد مورد اعتماد و از خدّام پیر حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام بود فرمود: من و سید جلیل القدر، مرحوم سید هاشم نایب التّولیه مسؤل بستن و باز کردن درهای حرم مطهر بودیم و در صحن مقدّس بیتوته می کردیم. حرم را جستجو می نمودیم، آنگاه درها را می بستیم و بعد از باز کردن هم تمام زوایا را تفحص می نمودیم که کسی مخفی نشده باشد، شبی طبق معمول تمام زوایا را تفحص نمودیم و درها را بستیم و خوابیدیم. آن شب من کمی زودتر از شبهای دیگر بیدار شدم و سید هاشم را بیدار کردم، گفتم: نیم ساعت تا باز کردن درها وقت هست بد نیست که در حرم مشغول نماز شویم و وقتی زمان باز کردن درها شد آنها را باز کنیم. در رواق مقدّس را باز کرده و از داخل بستیم و یکی از سه در حرم مطهر را که پیش روی مبارک است، باز کردیم و داخل شدیم تا به بالای سر مقدّس رسیدیم. دیدیم سیدی نورانی ایستاده و مشغول نماز و در حال قنوت

می باشد، سید هاشم گفت: فلانی، مگر اول شب وقت بستن درها جستجو نکردی؟ گفتم: چرا کاملاً جستجو کردم و دقت نمودم و احدی باقی نمانده بود. سید هاشم گفت: پس چراغ بیاور تا به صورت او نگاه کنم و بینم که او را می شناسم یا نه. چراغ آوردیم نظر کردیم گفت: او را نمی شناسم و هرگز ندیده ام. ایستادیم و منتظر ماندیم که از نماز فارغ شود تا این که خسته شدیم و او همچنان در قنوت بود. سید هاشم گفت: بیا برویم و بگردیم که غیر از او کسی را در حرم می یابیم یا نه. از پشت ضریح به طرف پیش روی رفتیم و از آنجا به طرف بالای سر مقدس برگشتیم، ولی او را در آنجا نیافتیم و سید هاشم گفت: درها که بسته است پس این آقا از کجا خارج شد؟ آنگاه عمّامه خود را از سر انداخت و شروع کرد بر سر خود زدن و گریه کردن. گفتم: سید چه شده است؟ گفت: یقین کردم که این سید مولای ما حضرت حجة بن الحسن امام زمان بوده است، امّا ما آن را نشناختیم. (۱)

عطشناک وصال

ای بهار آل یاسین ای گل نرگس بیا

وی صفای گلشن دین ای گل نرگس بیا

هست در گلدان قلبم یک گل زیبا تویی

من عطشناک وصال هستم و دریا تویی

ای گل، عطر و بوی تو دل را بهاران کرده است

چشم را شفاف تر از چشمه ساران کرده است

شکر حق در سینه ام عشق تو تب آورده است

این تب عشق تو دل مفتون و مجنون کرده است

هر دل از کف داده دلبر دیده و گردیده مست

من ندیده دیده ام مست جمال دلبر است

گر ندیده دیده ای من چهره ی زیبای تو

حس کنم بر لحظه های خویش جای پای تو

تو بیا آوای گرم عشق را معنا ببخش

انتظار ما تو بشکن وصل را بر ما ببخش

ای که دارد چشم مستت آیه‌های آسمان
مهربانی با تو معنا می‌شود ای مهربان
ابرویت محراب عشق آرزوهای من است
عطر بویت اعتقاد صبح فردای من است
هر لبی کز بادهی عشق جمالت نیست تر
هیزم خشک است و باشد جای هیزم در شرر
هر دلی کاو ساغر صهبای مهر روت نیست
جز گل بی‌ارزشی نبود که آن هم باد نیست
کاش سر از چشم تو بیرون می‌آوردم چو اشک
تا به خال هاشمیّت تکیه می‌کردم چو اشک
ای که دارد انتظارت دردمند خسته جان
گوش بر زنگ است تا آید درای کاروان
شب پرستان روز روشن را به ما شب کرده‌اند
کاسه‌های صبر ما از خون لبالب کرده‌اند
چهره‌ی اسلام را از کین عوض کرده عدو
جای می‌زهر هلاهل را نموده در سبو

در رگ ما می‌دواند شوق ماندن یاد تو
می‌رسد ای شاه بر گوش دلم فریاد تو
غنچه‌ی نرگس، بنه منت مرا قابل بدان
خواهمت یک لحظه گردی بر نگاهم میهمان
از کنار این دل من گر که بنمایی عبور
حتم دارم چشم‌هایم را نمایی غرق نور
جلوه‌ای کن بر من ای معشوقه‌ی محبوب من
تا بینی عشق من ای مهربان ای خوب من
من بدنبال توام اما نمی‌جویم تو را
بهر آرامی دل ای دلبر دل رخ نما
چشم در راهت گل پهلو شکسته مانده است
آنکه درب خانه‌ی او را عدو سوزانده است
کن ظهور و تو قدم بر تربت مادر گذار
مرهمی از بهر زخم سینه‌ی مادر بیار

وقتی آبی

حضرت موعود، مهدی ای امید آشنا
شیعه از بهر فرج پیوسته می خواند دعا
سبز پوش جاده‌ی نور دلی یابن الحسن
کی رسی بر کعبه با تیغ علی یابن الحسن
ای مسافر می رسی آخر تو کی از شهر نور
کی رود شام فراق و کی رسد صبح ظهور
وقتی آبی هستی از رویت گلستان می شود
ز آسمان مهر تو الماس باران می شود
وقتی آبی جشن می گیرند جمع خاکیان
نغمه‌ی شور و شغف برخیزد از افلاکیان
وقتی آبی معجزه در معجزه بر پا کنی
با وجود خود زمین را جنة المأوا کنی
وقتی آبی تو جهان پر از عدالت می شود
پاک از روی زمین ظلم و عداوت می شود
وقتی آبی بحر عشق سینه را ساحل شوی
وقتی آبی دل زما گیری و صاحب دل شوی

وقتی آبی تو صفا در لاله زاران می رسد
 وقتی آبی جوششی در چشمه ساران می رسد
 وقتی آبی می شود ماهی به دریا شادمان
 هر پرنده جشن گیرد بهر تو در آشیان
 کی می آیی؟ تا بگیرند عاشقان جشن ظهور
 تا که از چرخ دل ما سرزند خورشید نور
 کی می آیی در کنار کعبه می گیری مُقام
 کی از آن لبها به گوش ما بیاید این کلام
 اهل عالم مهدیم من جدّ من باشد حسین
 آنکه صد پاره بدن گردید از تیر و سنین
 جدّ من فخر بهشت است و پناه کائنات
 آنکه لب تشنه فدا شد بر لب شطّ فرات
 مهدیم پور حسینم کرده ام اکنون قیام
 مهدیم از قاتلان او بگیرم انتقام
 ابوالفضل آسمانی (سماوی)

روایت ظهور

در روایت آمده است که چون حضرت قائم (عج) ظهور نماید بین رکن و مقام ایستاده، پنج ندا می‌کند

ندای اول: **الا یا اهل العالم! انا الامام القائم**
ای اهل عالم، آگاه باشید که من امام قیام کننده‌ام

ندای دوم: **الا یا اهل العالم! انا الصمصام المنتقم**
ای اهل عالم، آگاه باشید که من شمشیر انتقام‌گر هستم

ندای سوم: **الا یا اهل العالم! انّ جدی الحسین قتلوه عطشاناً**
ای اهل عالم آگاه باشید که جدّم حسین را تشنه شهید کردند

ندای چهارم: **الا یا اهل العالم! انّ جدی الحسین طرحوه عریاناً**
ای اهل عالم آگاه باشید که جدّم حسین را عریان رها کردند

ندای پنجم: **الا یا اهل العالم! ان جدی الحسین سَحَقُوهُ عریاناً**
ای اهل عالم آگاه باشید که بدن جدّم حسین را از روی دشمنی خرد کردند

زمزم اشک

حجة بن العسکری ای وارث خون حسین
 ای که صبح و شب زداغش ریزد اشکت از دو عین
 می‌کنی چون دفتر اندوه جدت را مرور
 از برای تو کتابی هست پر اندوه و شور
 در میان بزم خون اشکت گل الماس سُفت
 عشق و آب و آینه از زمزم اشکت شکفت
 در میان آسمان خیل ملک صف می‌زنند
 اشکهای چشم تو را بهر تبرک می‌برند
 در دل تو نینوایی هست و صدها ناله است
 داغ هفتاد و دو سرو و سوسن و آلاله است
 هر دلی با تو نگرید سخت می‌باشد کبود
 داغ ثارالله چها برگو که با قلبت نمود
 ای پناه هر دو عالم ای فروغ عالمین
 ای که می‌خوانی زیارت نامه بر جدت حسین
 السلام ای آنکه خونت شد به راه دین فدا
 ای که در سرّ و علن کردی اطاعت از خدا

السّلام بر آنکه بر او فخر جبرائیل کرد
آنکه با او گفتگو در مهد میکائیل کرد
السّلام ای پور سدره وی شده پور بهشت
ای شمیم جنّت ای نور تو از نور بهشت
السّلام ای پور زمزم دلبر دلها حسین
وی که می باشد صفا از تو مصفا یا حسین
السّلام ای آنکه حُزن تو مرا کرده حزین
از غم تو غمزده شد سینه و اندوهگین
گر نبودم کربلا تا بهر حفظ جان تو
در بر شمشیرها جان را کنم قربان تو
تا به روز واقعه از تو مدد کاری کنم
بر علیه دشمنت جنگم ترا یاری کنم
روزگارم گر که از یاری جانت بازداشت
این غم جانکاه تو اندوه بر جانم گذاشت
جای آن هر صبح و شب بهر تو زاری می کنم
از دو دیده خون بجای اشک جاری می کنم

مصیبت جانسوز

حاج ملاً سلطانعلی که از عابدان و زاهدان بوده می گوید:
 آقا امام زمان (عج) را در عالم خواب زیارت کردم، از آقا
 سؤال کردم: مولای من، آیا درست است که شما فرموده‌اید:
 «فَلَا نَدْبُكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً، وَ لِأَبِكَيْنَّ عَلِيكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا»
 هر صبح و شام گریه می‌کنید، اگر اشک چشمتان تمام شود
 خون گریه می‌کنید، فرمود: بله

گفتم: آیا مصیبت جدّتان حسین علیه السلام است؟

فرمود: اگر جدّم حسین هم بود برای این مصیبت خون گریه می‌کرد.

گفتم: آیا این مصیبت، مصیبت ابوالفضل است؟

فرمود: اگر ابوالفضل هم بود خون گریه می‌کرد.

گفتم: آیا مصیبت علی اکبر است؟

فرمود: اگر علی اکبر هم بود خون گریه می‌کرد.

گفتم: آقا خودتان بفرمائید: این مصیبت، کدام مصیبت است

که برایش خون گریه می‌کنید؟

فرمود: مصیبت عمّه جانم زینب است.

از زبان حضرت ولی عصر (عج) در زیارت ناحیه مقدسه

ای که در خاکت شفا بنهاده حق ای نور عین
هر دعا در آستانت مستجاب است یا حسین
من گواهی می‌دهم که تو بپا کردی صلوة
مستحقش را برای حق تو داده‌ای زکات
بر همه حق باوران امر به خوبی کرده‌ای
از بدی و از تجاوز نهی‌شان بنموده‌ای
خلق را کردی تو دعوت جانب رشد کمال
راه‌های رشد را از بهرشان کردی زلال
با رکوع و با سجود این هر دو معنا کرده‌ای
تو عیان بی‌میلیت نسبت به دنیا کرده‌ای
گر چه بودی در حریم پاک ختم المرسلین
از ستمگر دور و با محراب و مسجد همنشین
شہوت و زشتی و ظلم ظالمان منکر شدی
با زبان و قلب تا سرحدّ جان منکر شدی

منکرت دیدی به حال دشمنان سودی نداد
گشت لازم تا نمایی با تبهکاران جهاد
بر دفاع از حریم حق و با برهان خویش
گشتی عازم با همه یاران و فرزندان خویش
با براهین مبرهن با دلیل آشکار
خلق را دعوت نمودی جانب پروردگار
امر کردی تا به پا دارند حدّ ذوالمنن
نهی کردی از پلیدیها و زشتی و فتن
خضم دون برخاست در پیش تو هم برخاستی
کرده‌ای اتمام حجّت را که حق می‌خواستی
پس شکستند بیعت و هم عهد و پیمان ترا
خشامگین کردند جدّ و حیّ سبحان ترا
جنگ را آغاز کردند با تو قوم اشقیا
پایداری کرده‌ای در پیش تیر و نیزه‌ها

پشته‌ها از کشته‌ها از لشکر کین ساختی
لرزه بر جسم جنود مشک‌رین انداختی
تییغ بود و تیر بود و نیزه و گرد و غبار
رو به میدان چون علی رفتی و در کف ذوالفقار
چون تو را دیدند در آن عرصه بی خوف و دلیر
هیبت بابت علی داری و هستی بی نظیر
دام‌های مکر را بهر جلد پرداختند
از برای قتل تو خود را مهیا ساختند
تشنه لب بودی تو و کردند ترا منعت ز آب
بهر قتلت می نمودند دشمنان حق شتاب
سوی تو پرتاب کردند سنگها و تیرها
بر تو ای قرآن ناطق می زدند شمشیرها
کس نگفت آنجا که قتل زاده‌ی زهرا خطاست
غسارت اموال و قتل دوستان او جفاست

از زبان حضرت ولی عصر (عج) در زیارت ناحیه مقدسه

ای به چرخ استقامت مهر رخشان یا حسین

صبر از صبر تو گردید است حیران یا حسین

چون ملک صبر ترا می دید پیش مشکلات

دست حیرت بر دهان بگرفته و گردید مات

تو در آن میدان نه یاری و نه یاور داشتی

هر مصیبت بر حساب کبریا بگذاشتی

زخمهای بی حسابت غرق خون کردند ترا

ناگهان از ذوالجناحت سرنگون کردند ترا

نیمه جان از ذوالجناح خود فتادی روی خاک

سُمّ اسبان ضربه‌های زد به جسم چاک چاک

در حرم شد اسب بی صاحب به زین واژگون

هر دو چشم او ز غم شد چشمه‌های اشک و خون

چون بدیدند قاصد قتل پدر شیهه زنان
ریختند از خیمه بیرون جمله طفلان و زنان
وا حسین گویان همه سیلی به صورت می زدند
نالہ دور آن فرس از این مصیبت می زدند
کرد سوی قتلگه ناگه اشاره آن فرس
یعنی افتاده حسین بر خاک غم بی یار و کس
اهل بیت غم رسیده می کشیدند از دل آه
یا حسین گویان روان گشتند سوی قتلگه
ناگهان دیدند بر سینه عدویت یا حسین
تیغ را بنهاده بر زیر گلویت یا حسین
در کفش بودی محاسن از تو و رأست برید
مرغ روح تو به سمت عالم بالا پرید

در زیارت ناحیه مقدسه امام زمان (عج) خطاب به امام حسین علیه السلام آمده: ای جدّ بزرگوار این منظره را چگونه به یاد بیاورم. آنگاه که بانوان حرم اسب تو را سرافکنده و مصیبت زده دیدند و زینش را واژگون یافتند از خیمه ها بیرون آمده، با دیدن آن منظره موها پریشان نمودند و سیلی به صورت می زدند، چهره شان آشکار شده بود و فریادشان بلند بود. زیرا عزّت خود را از دست رفته می دیدند. با این حال به سوی قتلگاه شتافتند، دیدند

وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلٰی صَدْرِكِ، مَوْلَعٌ سَيْفَهُ عَلٰی حَرَكِ،
شمر روی سینهات نشسته، شمشیرش را بر گلویت نهاده تا
سرت را جدا کند. (۱)

از زبان حضرت ولی عصر (عج) در زیارت ناحیه مقدسه

یا حسین ظلم و جفاها بر تو چرخ پیر کرد
خشم بی دین اهل بیت در غل و زنجیر کرد
بعد کشتن برد بر بالای نی دشمن سرت
بر اسیری بُرد دشمن اهل بیت اطهرت
دشمن دور از خدا از راه طفیان و عناد
اهل بیت بر جهاز چارپایان جای داد
کرد از کینه عدوی جور و جفای بی حساب
روی هر یک سوخت در گرما و سوز آفتاب
دستها بر گردن از زنجیر سوزان بسته گشت
کاروان غم ز صحرا و بیابان می گذشت
آل طاهرا را بدادند از ستم آزارها
با چنین اوضاع گردانند در بازارها
بار دیگر گشت قرآن محمد بر کنار
گشت حق مغلوب در ظاهر به قومی نابکار

ذکر حیّ سرمدی بی تو دگر معنا نداشت

بی تو قرآن الهی فاعل اجرا نداشت

بعد تو تغییر پیدا گشت در حکم خدا

آشکارا شد هوای نفس و کفر و فتنه ها

پس بشیر آمد کنار قبر جدّت مصطفی

بود با حال پریشان با دو چشم پر بکا

گفت ای محبوب سرمد نور عینت کشته شد

یا محمد یا رسول حق حسینت کشته شد

شور و غوغایی پیا گردید زین غم در فلک

تسلیت گفتند بر ختم رسل خیل ملک

انبیاء اشک عزا سُفتند هر یک از دو عین

مادرت زهرا ز غم می زد صدای یا حسین

عرشیان ذکر تو می گفتند با ذکر جلی

تسلیت خیل ملک گفتند بر بابت علی

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه

هنگامی که امام سجاد علیه السلام با همراهان به نزدیک مدینه رسیدند «امام سجاد علیه السلام فرود آمد و بارها را باز کرد و خیمه‌ای بر پا ساخت و زنان را پیاده نمود و به بشیر ابن جندلم فرمود: «خدا پدرت را رحمت کند، او مردی شاعر بود. آیا تو هم شعری می‌دانی؟ بشیر عرض کرد: آری، ای پسر رسول خدا؛ من هم شاعرم حضرت به او فرمود: وارد مدینه شو، و جریان شهادت

ابا عبدالله الحسین علیه السلام را اعلام کن. بشیر گفت: سوار بر اسب شدم و به سوی مدینه تاختم. وقتی که به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم. صدا به گریه بلند کردم و شعری به این مضمون سرودم و خواندم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فاد معی مدرار
لجسم منه بکربلاء مخرج و الارأس منه علی الاقناه یدار

ای مردم مدینه! دیگر مدینه جای ماندن نیست، زیرا حسین علیه السلام کشته شد، جسد شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدسش را بر سر نیزه‌ها در شهرها می‌گردانند. ای مردم! امام سجاد علیه السلام با عمه‌ها و خواهرها پشت دروازه مدینه هستند. مردم مدینه با شنیدن این خبر صدای واحسینا سردادند و برای عرض تسلیت خدمت امام سجاد علیه السلام آمدند.

انتظار

چون که آید جمعه از ره چشم من در انتظار

تا که بیند منتظر آن مهدی صاحب زمان

بار الها کن تو تعجیل در ظهور حضرتش

تا که گردد عالم پیر از وجود او جوان

کعبه، ای بیت الهی، فخر کن بر خویشتن

می زند تکیه به دیوارت امام انس و جان

صبح جمعه عاشقانت ندبه خوانند بهر تو

شیعه مانده بی معین ای شاه دین در این زمان

ما همه بهر ظهورت دست بالا می کنیم

خود تو هم لطفی بکن ای خسرو عرشی مکان

نه همین شیعه بود چشم انتظار مقدمت

مادرت هم منتظر تا تو بیایی از نهان

تا کشی تو از نیام آن ذوالفقار حیدری

قلب زهرا را کنی زین ماجرا تو شادمان

مهدیا، ای مصلح کل، ناجی دلهای پاک
با ظهور خویش کن تو منور این جهان
عاشقم من بر جمالت چشم من در انتظار
جویمت در سهله یا کعبه، بگو یا جمکران
گر بیایی و کنی روشن جهان تیره را
هر کسی راز دلی گوید به تو با صد زبان
از جمالت من چه گویم ماه بی همتاستی
از صفات گویم این قدر چون امیر مؤمنان
من گدای کمترین اندر حریم کوی تو
از حقیری همچو من ناید کنم و صفت بیان
(اکبری) امر ظهورش را بخواهد از خدا
تا که گردد این جهان از مقدم او گلستان

کتاب عشق

ای عاشقان شادی کنید، آمده مهدی
کف بزنید گل بریزید آمده مهدی
ذکر مهدی، مهدی شده، نقش لبها

خوش آمدی، خوش آمدی، یابن الزهراء (۲)
خورشید عشق عاشقان، چهره را وا کرد
بانور خود هستی همه، رشک سینا کرد
متجلی، از او شده، وجه خدا

خوش آمدی، خوش آمدی، یابن الزهراء (۲)
هستی کتاب عشق را، زد ورق امشب
باشد زهق الباطل و جاء الحق امشب
مصلح عالم آمده، یار دلها

خوش آمدی، خوش آمدی، یابن الزهراء (۲)
از لطف حق تا جلوه گر، روی یار آمد
جلوهی حُسن ایزدی، آشکار آمد
بر این مولود، نازنین، صد مرحبا

خوش آمدی، خوش آمدی، یابن الزهراء (۲)

یاس فرگس

امشب در تـجلی روی دلبر آمد
روح عشق و ایمان نسل کـوثر آمد
ای ماه کنعان دلم - یا اباصالح
ای جان و جانان دلم - یا اباصالح
عشق تو سامان دلم - یا اباصالح
خوش آمدی، خوش آمدی، مهدی زهرا
بـاسـاقی بـگـومـی در پـیمانـه ریزد
جان را در قـدوم اینـن جانانـه ریزد
ای چـلچراغ انجمن - یا اباصالح
ای دلبر و دلدار من - یا اباصالح
یابن الحسن یابن الحسن - یا اباصالح
خوش آمدی، خوش آمدی، مهدی زهرا
آمد در تـجلی خـورشید هـدایت
سرزد یاس نـرگس در بـاغ ولایت
ای مظهر حیّ ودود - یا اباصالح
از ما ترا بادا درود - یا اباصالح
آقا بیا آقا تو زود - یا اباصالح
خوش آمدی، خوش آمدی، مهدی زهرا
ابوالفضل آسمانی (سماوی)

خورشید تابان

گل محمدی مهدی یا مهدی
فروغ ایزدی مهدی یا مهدی
خجسته میلادت بادا مبارک گویم ما تهنیت بادا مبارک
بادا مبارک (۲)

عالم شده گلستان، گردیده نور باران
تبریک میلاد تو، بر همه منتظران
بر ما این سعادت بادا مبارک گویم ما تهنیت بادا مبارک
بادا مبارک (۲)

جمال تو چنان خورشید تابان
به چرخ دین حق شده نمایان
بر تو این جلالت بادا مبارک گویم ما تهنیت بادا مبارک
بادا مبارک (۲)

ای بر همه سر آمد، مهدی آل احمد
ورد لب ما همه، صلّ علی محمد
این سرور امت، بادا مبارک گویم ما تهنیت بادا مبارک
بادا مبارک (۲)

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

منجی عالم

مژده ماه شعبان شد نور حق نمایان شد

میلاد صاحب الزمان بر همه مبارکباد

عید امام عاشقان بر همه مبارکباد

جشن یوسف زهراست شادی و طرب برپاست

تبریک و بر مسضعفان بر همه مبارکباد

عید امام عاشقان بر همه مبارکباد

مهدی منجی عالم آنبر اوصیاء خاتم

آمد امام انس و جان بر همه مبارکباد

عید امام عاشقان بر همه مبارکباد

نوگل ولا سر زد که بهار از او آمد

شد ملک دین عنبر فشان بر همه مبارکباد

عید امام عاشقان بر همه مبارکباد

پور عسکری آمد بهر رهبری آمد

آمد پناه بیکسان بر همه مبارکباد

عید امام عاشقان بر همه مبارکباد

بهار بی خزان

مهدی صاحب الزمان مولا امام انس و جان

ای گل محمدی

آمدی، خوش آمدی

از مقدمت ای منتظر روشن نمودی بحر و بر

میلااد تو صبح ظفر ای نخل دین را برگ و بر

ای گل محمدی

آمدی، خوش آمدی

آمد بهار بی خزان از عطرت ای آرام جان

از مقدم جانبخش تو شادند و جمله شیعیان

ای گل محمدی

آمدی، خوش آمدی

بر مقدم یار

ای اهل عالم، بادا بشارت، میلاد مهدی
گردیده برپا، جشن ولایت، میلاد مهدی
میلاد نور و میلاد شوکت، میلاد مهدی
بادا مبارک (۳)

شد چشم نرگس، امشب منور، از روی مهدی
عالم گلستان گردیده یکسر، از بوی مهدی
نور خدا بین، در آن جمال، دلجوی مهدی
بادا مبارک (۳)

ای عاشقان شد، عیدی خجسته، میلاد مسعود
شادی نماید، شد وقت شادی، زین تازه مولود
ای اهل ایمان، سرور باشید، دل گشته خشنود
بادا مبارک (۳)

آمد محبان، نیمه شعبان، جشن خجسته
شوق تبسم، امشب ز شادی، بر لب نشسته
بر مقدم یار، سازید ایثار، گل دسته دسته
بادا مبارک (۳)

قرص قمر

ای شیعه تبریک، میلاد مهدی

عُشّاق باشند، دلشاد مهدی

امشب بخوان تو آیهی تبارک

میلاد صاحب الزّمان مبارک

نیمه‌ی شعبان، شد آشکارا

ماه جمال، مهدی زهرا

ماه‌ی که دارد، نور الهی

شرمنده از او، ماه دل آرا

امشب بخوان تو آیهی تبارک

میلاد صاحب الزّمان مبارک

حَقَّ عَسْكَرِي رَا، زِيْبَا پَسْر دَاد
دَر مَاه شَعْبَان، قَرَص قَمَر دَاد
اَمْشَب بَغُو ثَيِّد، اَهْل وَا رَا
نَخْل وَا لَيْت، نَيِّكُو ثَمَر دَاد

امشب بخوان تو آیهی تبارک

میلاذ صاحب الزّمان مبارک

أَمَد بَجُوشِ اِي، اَهْل تَوَلَّا
بَحْر عَنَايَاتِ، حَقَّ تَعَالَى
اِيْن كَلْ كِه اَوْرَد، دَامَان نَرْكَس
چَشْم و چَرَاغ اِسْت بَر آل طَاهَا

امشب بخوان تو آیهی تبارک

میلاذ صاحب الزّمان مبارک

میلا د گل

نیمه شعبان آمد، عید محبان آمد
 میلا د گل سرسبد گلخانه‌ی ایمان آمد (۲)
 جشن امام بر حق، داده به هستی رونق
 میلا د گل سرسبد گلخانه‌ی ایمان آمد (۲)
 بر منتظران خوش خبری باد سحری آورده
 یعنی که به هنگام سحر نرگس پسری آورده
 آمد مهدی الهادی، آمد زمان شادی
 میلا د گل سرسبد گلخانه‌ی ایمان آمد (۲)
 آن لاله‌ی گلزار ولا در دامن نرگس سرزد
 اندر دل عشاق رخس صد لاله شادی برزد
 هنگامه‌ی سرور است، سال میلادش نور است
 میلا د گل سرسبد گلخانه‌ی ایمان آمد (۲)
 از نور رخس سامره همچون وادی سینا گردید
 در چرخ ولا شمس رخس رخشنده و پیدا گردید
 آمد نیمه‌ی شعبان، (سماوی) گشته شادان
 میلا د گل سرسبد گلخانه‌ی ایمان آمد (۲)

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

ماه انجمن

عبد تو هستم - دل بر تو بستم - مهدی زهرا
عید صاحب الزمان بر شما تبریک
عاشقان عاشقان بر شما تبریک
امشب عطر و بوی مهدی ببوئید
عید مولا به هم تبریک بگوئید
این عید زیبا در بزم دلها شد محفل آرا
عید صاحب الزمان بر شما تبریک
عاشقان عاشقان بر شما تبریک
ماه هر انجمن آمده مهدی
حجة بن الحسن آمده مهدی
این روز و شبها شد نقش لبها آمده مولا
عید صاحب الزمان بر شما تبریک
عاشقان عاشقان بر شما تبریک
نیمه‌ی ماه شعبان المعظم
دل اهل ولایت گشته خرم

آئینه توحید

از نسیم سحر این خبر آمد

منتظران ز ره منتظر آمد

آمده شوق و شور - سامره کوه طور - گشته میلاد نور

مهدی آمد

آمده لاله‌ی باغ محمد

حجة بن الحسن فروغ سرمد

شد بهاران جهان از گل نرگس

مهدی با عطر و بوی احمد آمد

آمده شوق و شور - سامره کوه طور - گشته میلاد نور

مهدی آمد

در سپهر شرف سرزده خورشید
جلوه گر آمد آئینه‌ی توحید
ظلمت و تیره‌گی رخت از جهان بست
بر تن عالم لباس نور پوشید
آمده شوق و شور - سامره کوه طور - گشته میلاد نور

مهدی آمد

نیمه‌ی ماه شعبان المعظم
آمده مولد ولی اعظم
بر قدوم گل گلزار نرگس
گوید امشب فرشته خیر مقدم
آمده شوق و شور - سامره کوه طور - گشته میلاد نور

مهدی آمد

آیت نور

ساقیا بده می تولاً به صفای روی دلبر ما
که رسیده فصل عشق و شادی آمده یوسف آل طاها

مهدی گل گلخانه‌ی زهرا آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

نام او زمزمه‌ی لب حور بیت نرجس شده وادی طور
جلوه‌ی حُسن ازل رسیده به جهان آمده آیت نور

آئینه‌ی پر فروغ یکتا آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

دُر یکدانه‌ی خلقت آمد از قدومش بوی جنت آمد

چلچراغ محفل محبّان مهر رخشان امامت آمد

صاحب زمان مهدی مه بطحا آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

عطر گل از رخ او ببوئید آیت خدا از او بجوئید

مولد سبب پیمبر آمد تهنیت به مصطفی بگوئید

مهدی نور بزم آل طاها آمد

مولا آمد مولا آمد مولا آمد

مشعل نور

كعبه كعبه روى تو يا ابن الحسن
قبله قبله روى تو يا ابن الحسن
شمس محمد قمر فاطمه
لاله نرگس پسر فاطمه

يا مهدى يا مهدى ميلادت مبارک

عترت عترت مـحو تـماشای تو
قرآن قرآن عاشق لبـهای تو
اگر تو یک آیه تـلاوت کنی
فرشته را مست حـلاوت کنی

يا مهدى يا مهدى ميلادت مبارک

جنت جنت نسـیـمی از کوی تو
طوبـا طوبـا قـامت دلجـوی تو
فـدای آن طـلعت نورانیت
حکـیمه زد بـوسه بـه پـشانیت

يا مهدى يا مهدى ميلادت مبارک

طاووس جنت

یاران مهدی از شوق، پروانه‌اند و عاشق
خورشید هستی آمد، در محفل خلاق
شد عید شیدایی - یارم تماشایی - یامهدی یا مهدی
عمری که رفته از دست، در عشق و آرزویت
امشب دهـد مـجـالـم، آیـم بـه جـسـتـجـوـیت
ای یوسف قرآن - عالم شده کنعان - یامهدی یا مهدی
ای آخرین نشانه، از کوی بی‌نشانی
اسرار کبریا را، گنجینه‌ی نهانی
ای سرّ جاء الحق - ای رهبر مطلق - یامهدی یا مهدی
ای سبزه‌ی ولایت، طوبای عاشقان باش
پرده ز رخ برافکن با ما تو مهربان باش
جانا تجلّا کن - عشقت تماشا کن - یامهدی یا مهدی

عشق خدایی

یادگار نبی مصحف دلها

می‌کنم جان فدایت گل طاها

آمدی دنیا، ماه دل آرا

خوش آمدی آمدی یوسف زهرا

خوش آمدی آمدی یوسف زهرا

عسکری روی دست قرآن گرفته

هدیه از خالق سبحان گرفته

عشق خدایی، تو دل ربایی

تو آخرین حجتی و قبله‌ی جانها

خوش آمدی آمدی یوسف زهرا

تـهـنـیـت مـیـرـسـد از آسـمـانـها

دـر حـضـور حـسـن کـعبـه ی دلـها

سـامـره پـر نـور، بـه شـادی و شـور

مـیـلاد مـهدی آمـده حـجـت یـکتا

خـوش آمـدی آمـدی یوسف زهـرا

بـرده نـامت هـمه، دلـهای عـاشق

دـر مـسـیر رـهت رـیـزم شـقایق

دیده بـسـویت، مـشـتاق رـویت

جـانم فدایت شـود مـحبوب دلـها

خـوش آمـدی آمـدی یوسف زهـرا

حاج امیر غفاری (غفار)

ماه بی همتا

دسته گل محمدی یابن الحسن خوش آمدی
در نیمه‌ی شعبان خدا، بر عسکری ماه ولا
آن مقتدای عالمین، کرده گل نرگس عطا
ماه فروزان آمدی حامی قرآن آمدی
دسته گل محمدی یابن الحسن خوش آمدی
ای شاهد بزم ولا، ای ماه بی همتای ما
از مقدمات گلشن جهان، در شادیت ارض و سما
ماه فروزان آمدی حامی قرآن آمدی
دسته گل محمدی یابن الحسن خوش آمدی
ای گل سبز فاطمه، عشق و توالی همه
ما را ز جشن مولدت، باشد به لب این زمزمه
ماه فروزان آمدی حامی قرآن آمدی
دسته گل محمدی یابن الحسن خوش آمدی
ای گل نرگس بیا، همدم و مونس بیا
صفا ندارد مجلسم، مولا به مجلسم بیا
ماه فروزان آمدی حامی قرآن آمدی
دسته گل محمدی یابن الحسن خوش آمدی

سبوی وصل

بیا ساقی ببین از تشنگی پژمرده گلها را
 بنوشان از سبوی وصل خود یک جرعه‌ای ما را
 بیا ای یوسف زهرا ابا صالح مدد فرما
 تویی یوسف منم یعقوب، نشستم بر سر راهت
 به راهت منتظر ماندم که تا بینم رخ ماهت
 بیا ای یوسف زهرا ابا صالح مدد فرما
 دعاها بی اثر مانده تو بهر ما دعا فرما
 تو از بهر ظهور خود بیا مولا دعا فرما
 بیا ای یوسف زهرا ابا صالح مدد فرما
 نشسته منتظر زهرا که تا از این سفر آیی
 بگیری انتقامش عقده از قلبش تو بگشایی
 بیا ای یوسف زهرا ابا صالح مدد فرما
 بیا ای طالب خون شهید کربلا مهدی
 برای انتقام خون ثارالله بیا مهدی
 بیا ای یوسف زهرا ابا صالح مدد فرما

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

یاس قرآن

گردیده دلها، مست سبویت

قسمت ما کن، دیدار رویت

این شام هجران تو کی سرآید

صبح وصال کی شود برآید

مولا - مولا - یا بقیة الله

هستی همه پر، باشد ز نورت

داریم دعا از، بهر ظهورت

یا بن الحسن ای کوثر پیمبر

مهدی بیا با ذوالفقار حیدر

مولا - مولا - یا بقیة الله

مهدی یا مهدی، ای یاس قرآن

بنما عنایت، بر جان نثاران

یابن الحسن از هجرت بیقراریم

ای گل نرگس در برت چو خواریم

مولا - مولا - یا بقیة الله

در آسمان دلها، تو ماهی

آقا بحال ما کن نگاهی

آه ضعیفان کشد انتظارت

خون شهیدان دارد انتظارت

مولا - مولا - یا بقیة الله

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

دعای ندبه

چرا از پرده غیبت نمی‌گردی عیان مهدی

تو مولایی تو آقای تویی صاحب زمان مهدی

بیا مهدی، بیا مهدی (۲)

چه می‌شد جمعه‌ای آید بگوش ما صدای تو

ببینم در کنار دیدگانم جای پای تو

بیا مهدی، بیا مهدی (۲)

اگر آبی سر و جان را فدایت می‌کنم مهدی

بیا هر صبح جمعه من صدایت می‌کنم مهدی

بیا مهدی، بیا مهدی (۲)

دعای ندبه می‌خوانم دعایت می‌کنم مهدی

بیا چشمم غبار و خاک پایت می‌کنم مهدی

بیا مهدی، بیا مهدی (۲)

هم نام مصطفی

ای کوکب جهان یا صاحب الزّمان

ای لطف بیکران یا صاحب الزّمان

ای مصلح جهان یا صاحب الزّمان

ای ورد هر زبان یا صاحب الزّمان

کن چهره را عیان یا صاحب الزّمان

ای مصلح جهان یا صاحب الزّمان

ای ختم اوصیا هم نام مصطفی

ای یادگاری سلطان لافتی

شد درد ما فزون کن درد ما دوا

شد ورد لعل ما مهدی بیا بیا

ای مصلح جهان یا صاحب الزّمان

کی دل ز حسرت و محنت رها کنی

کی می شود که تو نهضت بپا کنی

تا آنکه نیک و بد از هم جدا کنی

کاخ ستمگران را بر فنا کنی

ای مصلح جهان یا صاحب الزّمان

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

گل نرگس

بیا ای گل زهرا فدای رخ ماهت

بیا بوسه بگیرم از آن خال سیاهت

داد از این جدایی کی شود بیایی

سده ای گل نرگس گهر بار تو چشمم

خوشا روشن نمایم بیدار تو چشمم

داد از این جدایی کی شود بیایی

بیا تا نور عدلت همه دلها بگیرد

بیا تا مهربانی ز تو معنا بگیرد

داد از این جدایی کی شود بیایی

چه کم گردد ز تو گر مرا قابل بدانم

بیایی لحظه ای بر نگاهم میهمانی

داد از این جدایی کی شود بیایی

ابوالفضل آسمانی (سماوی)

عدالت عالم

گرفتہام از عشق رخت رہ میخانہ
بیاد لعنت بر کف گرفتہام پیمانہ

تو بیا بہ بزم دلہا
گل نرگس یابن زہرا

چو شمع سوزان ریزم سرشک غم بر راہت
کاش کہ من می گشتم فدای روی ماہت

تو بیا بہ بزم دلہا
گل نرگس یابن زہرا

خدا بدست دادہ عدالت عالم را
بہ قللہای عالم بزن تو این پرچم را

تو بیا بہ بزم دلہا
گل نرگس یابن زہرا

بہ درد بی درمان دلم طیبی مہدی
مرا تو تنہا عشق و یار و حبیبی مہدی

تو بیا بہ بزم دلہا
گل نرگس یابن زہرا

بہ مقدم تو چشم حسین و زہرا مانده
بیا کہ دین و قرآن غریب و تنہا مانده

تو بیا بہ بزم دلہا
گل نرگس یابن زہرا

قبله عشق

یا ابا صالح کعبه‌ی جانی تو صفای محفل یارانی
نام تو تسبیح و دعای ما
مهدی زهرا - مهدی زهرا
جنت و کوثر شده روی تو قبله‌ی عشقم شده کوی تو
بهر ما هستی جنت اعلا
مهدی زهرا - مهدی زهرا
تو به دلها جلوه‌ی امیدی تو فروزان مشعل توحیدی
دست ما دامن تو یا مولا
مهدی زهرا - مهدی زهرا
واقف سرّی غم ما دانی منتقم خون شهیدانی
طالب خون شهدا بازا
مهدی زهرا مهدی زهرا
یک جهان فتنه‌غم‌دل بی حد ای فروغ چشم و دل احمد
تو بیا از دل غم ما بگشا
مهدی زهرا مهدی زهرا

کعبه عشق

خداوندا چرا مهدی امید ما نمی آید
ز هجر یوسف زهرا صبوری تا به کی باید

صدایش می زخم اینجا

کند تا یک نظر بر ما

خدا یا شاهدی دشمن شماتت می کند ما را

گرفته بی وجود او فساد و فتنه دنیا را

بسوزد تا به کی شیعه بجوید قبر زهرا را

صدایش می زخم اینجا

کند تا یک نظر بر ما

مدینه گر نشد قسمت بیایم عقده بگشایم

کنون با زائران تو هم آهنگ و هم آوایم

بیاد کعبه عشق و ولایت مَحرم اینجا

صدایش می زخم اینجا

کند تا یک نظر بر ما

خیمه احساس

دل اسیرِ یک نگاتِ، روی دیده جای پاتِ
یابن زهرا دل به عشقت، عرفاتِ عرفاتِ

یابن الزهرا یا بن الزهرا

منم و این اشک و آهم این من و حال تباهم
مونده از ماه رمضونم، رو سیاهم روسیاهم

یابن الزهرا یا بن الزهرا

زده طعنه‌ها رقیبم بیا که بی تو غریبم
منکه دور از عرفاتم کربلا نشد نصیبم

یابن الزهرا یا بن الزهرا

چه کنم زره جاموندم خودم و هر جا رسوندم
با دو صد امید و حاجت خودم و اینجا رسوندم

یابن الزهرا یا بن الزهرا

اشک دیده‌ام گل یاس، میون خیمه احساس
تا بیای نذر قدمت، می خونم روضه عبّاس

یابن الزهرا یا بن الزهرا

فروغ محفلها

ای خزان هجرانت، باغ دیده‌ها مهدی
سوی عاشقان خود، از کرم بیا مهدی
نور صطفایی تو
کی شود بیایی تو
شد روان سرشک ما از فراق روی تو
یار در سفر برگرد، در کجاست کوی تو
جان ماسوایی تو
کی شود بیایی تو
مرحمت نما بازا، ای فروغ محفلها
وصل رویت ای مهدی می برد غم از دلها
نور کبریایی تو
کی شود بیایی تو
مهدیا زده آتش کربلا دل ما را
هم غم حسین و هم ماتم و غم سقا
آیت خدایی تو
کی شود بیایی تو

کجا جویمت

چو گیسوی تو من در پیچ و تابم یا بن زهرا

چرا یک شب نمی آیی به خوابم یا بن زهرا

تویی ماه منیرم به گیسویت اسیرم

از آن ترسم که آخر ز هجرانت بمیرم

به رویت قسم به سویت قسم گرفتار تو هستم

که با نقد جان من بی نشان خریدار تو هستم

دل من بر سر سر زلف تو دارد آشیانه

نمی دانم چرا از من نمی گیری نشانه

چرا از من جدایی بگو با من کجایی

گمانم یا بن زهرا نجف یا کربلایی

حبیب منی طبیب منی بیا درمان دردم

کجا جویمت چو گل بویمت بیا دورت بگردم

گل غم در دل ویرانه‌ی ما زد شکوفه
چه گویم با تو من از کربلا و شام و کوفه

بسوزد هست زینب تویی پابست زینب

بیا در کوفه واکن طناب از دست زینب

بیا نازنین بیا مه جبین از او دفع خطر کن

بکن راه طی تو بر کعب نی بیا خود را سپر کن

چراغ دل

روز و شب می‌زنم ناله از دل

بهر ما دوریت هست و مشکل

یوسف فاطمه در کجایی

حجة بن الحسن کی می‌آیی

آتش غم زده شعله بر جان

روز و شب بی تو ای ماه تابان

روز من شب شده از جدایی

ای چراغ دل من کجایی

یا امام زمان در کجایی

من دعا می‌کنم تا بیایی

عشق تو هستم از کفت ربوده

حقّ تو را در دل من ستوده

بر همه درد و غم آشنایی

هسنى هر دو عالم کجایی

یا امام زمان در کجایی

من دعا می‌کنم تا بیایی

ای فروغ دل پاک حیدر

یوسف مصطفی جان کوثر

گو چه سازد فروغ از جدایی

وارث تیغ حیدر کجایی

یا امام زمان در کجایی

من دعا می‌کنم تا بیایی

حاج رضا راستگو (فروغ)

میخانه ناب

گوشه‌ی ابـروى تـو قـبله گـاه مـن
پـرده‌ی هـجران تـو سـوز آه مـن
تکيه گاه من، مهر و ماه من، ای گل زهرا (۲)

شـد سـیه چـون مـوى تـو روزگار مـن
و عـده‌ی امـر خـدا نـوبهار مـن
مـردمان چـشم تـو رهنمای مـن
پـرتو انـوار تـو رهگشای مـن
تکيه گاه من، مهر و ماه من، ای گل زهرا (۲)

مـن بـه دلبـسته‌ام ای هـمه هـستم
تـشـنه‌ی مـیخانه‌ی نـاب تـو هـستم
سـوز هـجران تـو زد شـعله بر جانم
گـو چـه سـازم بـی تـو ای جان و جانانم
تکيه گاه من، مهر و ماه من، ای گل زهرا (۲)

شه پرده نشین

ای امید دل زهرا علیها السلام خودت را برسان

دل ما رفت به یغما خودت را برسان

عالمی رفته ز کف بی تو شه پرده نشین

بر شکیبی دل ما خودت را برسان

شده یکسر همه عالم پُر از کینه‌ی کفر

نکنند وحشت و پروا خودت را برسان

بی نظیری و بشیری تو در این ارض و سما

آخرین حجّت یکتا خودت را برسان

مظهر ذات خدا نقطه‌ی پرگار جهان

محور هستی دنیا خودت را برسان

زورگویان جهان فتنه گر روی زمین

بشوند نزد تو رسوا خودت را برسان

صبح آدینه همه امر ظهورت خواهند

حقّ کند امر تو امضا خودت را برسان

خصم بی دین زده آتش به در وحی خدا

جرم دشمن شده پیدا خودت را برسان

ای گل فاطمه، ای منتقم خون حسین علیه السلام

بهر خونخواهی مولا خودت را برسان

فجر صادق بزند از طرف غرب کنون

شافع محشر کبری خودت را برسان

گلعدار تو بود به ز گلستان وجود

ای گل گلشن طاهها خودت را برسان

از نشان و اثر واقعه پیداست ظهور

دو جهان را کنی احیا خودت را برسان

از فروغ تو به هر دیده فروغ آمده است

تا شود امر حق اجرا خودت را برسان

حاج رضا راستگو (فروغ)

فهرست

۳	مقدمه
۵	رباعی ها
۱۵	دوبیتی ها
۱۸	اشعار و غزلیات
۱۰۸	سرودهای میلادیه